بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد سزاوار حکیمیست که انسان را
از خزانهٔ جود خلعت وجود پوشانید و صدور
خواص را مخزن علم و حکمت گردانید و مرصای
عالم ضلالت را شربت هدایت چشانید و دُرر
غرر صلوات نامیات نثار مرقد منور سید اصفیاء
و خاتم انبیا محمد مصطفی که اشرف اوامر آن بزرگوار
حافظ صحت مزاج اخیار و ادویهٔ نواهی او تریاق
سموم افعال اشرار است و جواهر زواهر تسلیمات
زاکیات تحفهٔ مشاهدهٔ معطرهٔ آل و اصحاب آن جناب متطاب
که رهنمایان صراط مبین و طبیبان دار الشفای دینند
اما بعد چنین گوید مستمد فیوض سرمدی محمد بن
الحسن المشهدی حشرهما الله مع موالیهما الطاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین که چون سرور جناب اتقیاء و نامی اوصیاء سلطان

سریر

سریر ارتضاء حضرت علی بن موسی الرضا علیه و
علی آبائه و ابنائه افضل التحیة و الثناء رساله در فن
طب که مشهور است بذهبیه بجهة مأمون عباسی بلغت
فارسی تالیف نموده بودند و دست تناول جمعی از بزرگان
ایمانی از رسیدن بشاخسار فوائد جلیله و منافع
نبیله آن قاصر بود لهذا بخاطر فاطر رسید که با قلت بضاعت
و فقدان استطاعت خصوصاً در این صناعت رساله
در شرح کلام بلاغت نظام و اشارهٔ بمتعلقات مقام بطی
تحریر در آورد تا کافهٔ طالبان را نفع کامل حاصل گردد
و مسمی گردانیدم آن را بکنز الذهب و قبل از شروع در
مقصود مناسب است تقدیم مقدمه که موجب ازدیاد
بصیرت گردد بدانکه رساله مبارکهٔ ذهبیه مشهور است
نزد علما و منقول است از محمد بن حسن بن جمهور بصری
چنانچه شیخ طوسی در کتاب فهرست و محمد بن علی بن شهر
آشوب در کتاب معالم العلما در ترجمهٔ آن ذکر کرده اند
و ایضاً شیخ و نجاشی بچندین سند از او روایت کرده اند

سند رساله مبارکه ذهبیه

وغواص لئالی اخبار محقق مجلسی ره در کتاب بحار الانوار نقل
کرده انچه مضمونش اینست که یافتم رسالهٔ ذهبیه را
بخط شیخ اجل افضل نور الدین علی بن عبد العالی و دیگر
یافتم در تالیف بعض فضلا این دو سند را سند اول
انکه گفت موسی بن علی بن جابر سلامی که خبر داد مرا
شیخ شهید الدین یحیی بن محمد بن غلیان خازن گفت
خبر داد مرا ابو محمد حسن بن محمد بن جمهور از پدرش سند
دوم گفت هرون بن موسی تلعکبری که خبر داد مرا محمد بن
همام بن سهیل از حسن بن محمد بن جمهور از پدرش که
در خدمت بارفعت حضرت علی بن موسی الرضا از مدینه
مشرفه بود تا انکه انحضرت در طوس شهید شد و از عمر
شریفش چهل و نه سال گذشته بود گفت که مامون
در مرو در مجلس نشسته بود با مولای من حضرت علی بن
موسی الرضا و جمع کثیری از اطبا و حکما مثل یوحنا
ابن ماسویه و جبرئیل بن بختیشوع و صالح بن بهلهمه هندی
و غیر ایشان در ان مجلس حاضر بودند و مامون با ان

با انجماعت تکلم میکرد در علم طب و کیفیت ترکیب بدن
ادمی و اعضای آن از عناصر متضاده مختلفه و اخلاط
و مضرت و منفعت غذاها و اموری که عارض بدن
میگردد از علتها و مرضها و حضرت ع ساکت بودند پس
مامون گفت یا ابا الحسن چه میفرمائید در این امور
حضرت فرمودند که در نزد من هست انچه تجربه کرده ام
و دانسته ام صحت ان را بمرور ایام با انچه موافق اقوال
قدما است و امری چند است که باید انسان و جاهل
ان معذور نیست و من جمع میکنم انها را با هر چه احتیاج
داری بان راوی گوید که مامون بتعجیل متوجه بلخ شد
و حضرت ع توقف نمودند بعد از ان مامون نامه نوشت
و طلب کرد انچه حضرت وعده فرموده بودند در تدبیر
طعامها و شرابها و دواها و فصد کردن و حجامت کردن
و حمام رفتن و مسواک کردن و نوره کشیدن پس حضرت
مکتوبی ارسال نمودند مصدر باین دو فقره بسم الله
الرحمن الرحیم و مضمونش این بود که رسید نامه امیر

امیر المؤمنین در ان چیزی که امر کرده که مطلع کنم اورا
باموری که محتاج است بانها از انچه تجربه کرده ام و
و از آباء معصومین خود علیهم السلام شنیده ام در
خصوص اطعمه و اشربه و ادویه و فصد و حجامت و
و حمام و نوره و باه و غیر انها از چیزهائی که موجب استقامت
امر بدن میگردد و بتحقیق بیان نموده ام انها را و بالله
التوفیق و در بعضی نسخ در آخر رساله نصیحت کرده اند
که باید التفات نشود بقول کسی که جاهل است و ریاضت
علوم و آداب نکشیده و نمیداند انچه عمل میکند و ترک
می نماید و می گوید که مکرر خوردیم فلان غذا را
و هیچ مضرت ندیدیم و چیزی را که می گوید که مضر است:
مرتکب شدیم و اصلا ناخوشی بهم نرسید شخصی که این
کلام را میگوید مثل حیوانات بی شعور است و از قبیل
صورتیست که نقش میشود و تمیز ما بین نافع و ضار
نمیکند و حال او شبیه است بدزدی که یکمرتبه گرفتار
شود و موند سیاست و تنبیه نگردد پس حریص شود

وپی در پی دزدی کند تا انکه گرفتار گردد در دزدی
عظیمی پس دست او را قطع نمایند و بسیاستهای دیگر
مبتلا شود اگر در مرتبه اول که دزدی کرده بود مواخذه
میشد عود نمیکرد و عقوبت او سهل بود و هم چنین آدمی
هرگاه چند مرتبه از غذاها و مشروبهای مضره صرف کند
و ضرر نیابد جرات میکند و اخر الامر بامراض عظیمه که
قابل علاج نیست مبتلا شود و از ابو محمد حسن قمی نقل شده
که چون رساله مبارکه را آوردند نزد مامون خواند
و شاد شد از بیان آن سرور و امر نمود که بنویسند اورا
باب طلا و سیمی نمایند بر رساله ذهبیه یا مذهبه بنابر اختلاف
نسخ اینست انچه مناسب بود تصدیر رساله بان و الحال
شروع میشود در شرح فقرات شریفه و ما توفیقی الا بالله
علیه توکلت و الیه انیب قال الامام ع اعلم یا امیر المؤمنین
ان الله تعالی لم یبتل العبد المؤمن بالمصائب حتی جعل له دواء یعالج به یعنی
بدانرای امیر کننده مؤمنین که جناب قدس الهی مبتلا نساخته
بنده صاحب ایمان را بمرضی تا اینکه گردانیده از برای

آن بنده دوائی که بآن معالجه نماید ولکل صنف من الداء
صنف من الدواء و تدبیر و از برای هر قسمی از درد قسمی از دوا
و تدبیری قرار داده و مراد از تدبیر تصرف در ستة ضروریه است
اول هوا است و او هرگاه معتدل باشد در سردی و
گرمی و مخلوط نباشد با آنچه تغییر میدهد او را مثل
چیزهای متعفن یا بخار یا گرد و غبار حفظ صحت می کند
و آدمی محتاج است باستنشاق هوا بجهت ترویح قلب
و تعدیل حدت روح حیوانی که عبارت است از بخار
خون که در بطن ایسر قلب بهم میرسند دوم اکل و شرب
است و لازم است در آنها مراعات حد اعتدال و
موافق قوت اعضا و میل طبیعت بحسب کمیت و کیفیت
و غیر اینها از خصوصیاتی که انشاء الله تعالی مذکور میشود
سیم خواب و بیداری است و کیفیت حدوث آنها آنست
که روح حیوانی که از قلب منتشر میشود بواسطه رگها در
جمیع بدن هرگاه سرایت کند در اجزای ظاهری و باطنی
حس و حرکت حاصل میشود و بیداری عبارت از آن

است

است و اگر در باطن بماند و بظاهر نرسد حواس ظاهری
و حرکت ارادی معطل میشود و باین سبب در وقت
خواب حرارت در ظاهر بدن کمتر میگردد و لهذا باید
در آنحال پوشش بیشتر باشد تا محافظت بدن شود
و هوا در آن تاثیر نکند و خواب سه قسم است یکی طبیعی مطلق
و آن خوابی است که آدمی در شب میکند بجهت رفع تعب
که در روز بهم رسیده دیگر خواب طبیعی غیر مطلق مثل
خوابی که بوده باشد بعد از عروض تعب و کلال اعضا
که طبیعت بسبب آن عارض مستدعی خواب است دیگر
غیر طبیعی مثل خوابی که تابع امراض و آلام باشد و خواب
بسیار موجب ازدیاد رطوبت میگردد و از بیداری بافراط
یبس دماغ و احتراق اخلاط و سوء هضم و غیر اینها از مفاسد
دیگر و چون افراط و تفریط هر یک باعث سستی بدن
میشود لهذا باید باعتدال باشد واقع شود چهارم
استفراغ و احتباس است و اول طلب بیرون آمدن
چیزی یا دفع شدن آن است از بدن باسهال یا قی

یا ادرار یا بغیر اینها دوم طلب حبس مواد است و اعتدال
هر یك لازم است چه اگر چیزی که از مواد بتحلیل نرود موجب
عفونت و ثقل میشود و مع ذلك اشتها ساقط میگردد
میشود و اگر استفراغ بسیار واقع شود قوی و رطوبات
بدنی بتحلیل میروند و بدن ضعیف میشود پنجم حرکت
و سکون است و اول باعث رفع فضلات بدنی و قلت
حدوث آنها است و ثانی نافع است در هضم غذا و دفع
کلال اعضا و از حرکت باعتدال باشد حاصل میشود
خفت و نشاط و قوت مفاصل و ایمنی از امراض مادیه و
موجب قبول غذا می گردد و وقت آن بعد از انحدار
غذا است از معده و این مختلف میشود بحسب لطافت
و کثافت غذا و قلت و کثرت آن و ضعف و قوت معده
ششم عوارض نفسانی است یعنی کیفیاتی که عارض نفس
میشوند بعد از انفعالاتی که از برای او حاصل می شود
بسبب مرتسم شدن امور نافعه و ضاره در بعض قوای
او و آن کیفیات موجب تحریك روح میشوند یا بداخل

بدن یا بخارج آن و یا بهر دو و حرکت روح بداخل
اگر دفعه باشد خوف است و اگر بتدریج باشد غم
و حزن است و مکروه واقعست در آن و متوقع است
در خارج هم و حرکت بخارج اگر دفعه باشد غضب است
و اگر بتدریج باشد فرح است و حرکت بداخل و خارج
دو هم است زیرا که اگر اول حرکت بخارج باشد و بعد
بداخل هم است و اگر عکس آن باشد خجل است و افراط
بعضی از این عوارض مهلك است و هر گاه آدمی در هر
یك از سته ضروریه مراعات نماید قوا بین او را
ایمن است بفضل الهی از ناخوشیهای بدنی و از
برای هر مرضی دوائی و تدبیری میباشد و نعمت
ذلك ان الاجسام الانسانیة جعلت علی مثال الملك و بیان
اینمطلب آنست که جسمهای بدن آدمی که عبارت است
از روح و خلط و عضو آفریده شده بر نمونه مملکت فملك
الجسد هو ما فی القلب و پادشاه بدن آنچیزیست که در
دل است یعنی نفس ناطقه که تعلق دارد اولا بروح حیوانی

افشا مرده روح ادبی

که از بطن ایسر دل بجمیع اعضا میرود بواسطهٔ شرایین یعنی
رگهائی که از دل روئیده و متحرک و میان خالی و صاحب
دو طبقه اند الا یکی که از شریان و ورید کویند
وان روح زنده میدارد اعضا را و قدری از ان روح
بدماغ میرود و در آنجا حل لیفی دیکر بهم میرساند و روح
نفسانی میشود و این روح از دماغ بجمیع اعضا میرود
از راه اعصاب یعنی پهائی که در بدن میباشد و باعث
حس و حرکت انها میکردد و قدری دیکر از روح حیوانی
بجکر میرود و روح طبیعی میشود و از انجا بجمیع اعضا
منتشر میکردد بواسطهٔ اوردهٔ یعنی رکهای ساکن که
از جکر روئیده اند و یک طبقه دارند الا یکی که او را
ورید شریانی میانامند و ان روح باعث تغذیه و تنمیه
اعضا میشود و چون روح حیوانی موجب نظام امر
بدن و حیوة است احتمال دارد که او پادشاه بدن
باشد لکن موافق نیست با بعض فقراتی که بعد از این
مذکور میشود ان شاء الله تعالی و تقدس العمال العروق

والاصال

والاصال والدماغ و عاملان و کارکنندهٔ کان پادشاه
رکها و بندها و مغز سر آدمی است و مراد از رکها شرایین
و اورده است و عدد آنها چنانچه از اخبار ظاهر میشود
سیصد و شصت است نصف ساکن و نصف متحرک
و در علم تشریح ضبط نشده بجهة بسیاری شعبهای
انها و بندها عبارتست از مفاصل بدن و اجسامی که
موجب وصل انها میشوند مثل بعض اعضای مفرده
از قبیل عصب و امثال ان و تعریف عضو مفرد آنست
که هر جزئی از ان شریک کل باشد در اسم و حد و مقابل
ان امر کب نامند و مفرده دو قسم است یکی غیر منوتیه
وان کوشت و چربی و پیه است و دیکر منوتیه و ان تا
اعضای مفرده است مثل استخوان و غضروف و رباط
و عصب و وتر و عضل و عدد مجموع استخوانها دویست
و چهل و هشت است سوای سمسانیه که عبارت اند از
استخوانهای کوچک که در هر یک از دستها و پاها میان
مفاصل میباشد و غضروف جسمی است سفید و نرم

تشریح اعضای مفرده

تر از استخوان و صلب تر از سایر اعضا و واسطه است
میان استخوان و عضو نرم و رباط جسمی است سفید
و نرم تر از عضروف وصل میکند میان دو طرف استخو
استخوانهای مفاصل و میان اعضای دیگر و عصب جسمی است
سفید و نرم در حال انعطاف و صلب در حین انفصال
و بواسطه آن حس و حرکت از دماغ بسایر اعضا میرسد
و عدد اعصاب نزد مشهور هفتاد و هفت است
و جمیع انها میان پر است الا یک جفت عصب که بچشم
میاید و ان میان خالی است و وتر جسمی است سفید
شبیه بعصب و مرکب است از عصبی که میاید بسوی
عضو متحرک و از رباطی که ثابت است از استخوان و آن
ستونیست از برای عصب در تحریک اعضا و غشا
جسمی است رقیق بافته شده از لیف عصب و رباط
و حفظ میکند شکل عضو را که پوشیده شده بان و عضل
جسمی است مرکب از گوشت و عصب و وتر و رباط
و غشا معین و تر است در تحریک عضو و حافظ حرارت

غریزی است استخوانست و عدد عضلات نزد جالینوس
پانصد و بیست و نه است و بقول بعضی پانصد و هجده
است و گوشت متولد میشود از خون غلیظ و چربی
و سپه بهم میرسد از مائیت خون و لیفیت اول کمتر
است و فواید اعضای مذکوره بسیار است و بعض
انها عامل پادشاه است که بواسطه ان حاصل میشود
حرکات از نشستن و برخاستن و تحریک اعضا و اما دماغ
پس آن جسمی است نرم و مخلخل و سفید و مرکب است
از مغز و عروق و غشا رقیق که مسمی است بام الدماغ و
و غشا صلب که ملاقی کاسه سر است و از برای آن سه
بطن است و بطن اول و اوسط مثل منفذ است ما بین
اول و اخر و در ان بطون پنج قوت باطن است اول حس
مشترک و آن قوتیست در مقدم بطن اول که مرتسم میشود
در ان صور محسوسات بحواس ظاهره دوم خیال است و
و آن را مصوره نیز میگویند و آن قوتیست در اخر بطن
که حفظ میکند صوری را که در حس مشترک مرتسم شده

تشریح دماغ

حواس باطنی

اول

پس این قوت حافظه حس مشترک است سیم وهم است
وآن قوتیست در مقدم بطن اوسط که ادراک معانی
جزئیه را چهارم حافظه است وآن را ذاکره نیز میانند
وآن قوتیست در مقدم بطن اخیر که حفظ میکند معانی
جزئیه را پس نسبت او بوهم مثل نسبت خیال است بحس
مشترک پنجم متخیله است وآن قوتیست در مقدم بطن اوسط
که ترکیب میکند بعضی از صور ومعانی را با دیگر یا فصل
میکند میان آنها واین قوت را مفکره مینامند هرگاه
عقل استعمال کند او را در مدرکاتش وچون حیوة افاضه
میشود بر دماغ از روح حیوانی که پادشاه است اولا
بان تعلق میگیرد باین جهت داخل عمال است هرچند
آن عضوی نفسه رئیس است بجهت تولد روح نفسانی
دران وبیت الملک قلبه وخانه پادشاه دل آدمی است
وآن عبارت است از جسم صنوبری الشکل
که مرکب است شده از گوشت صلب وعصب وعضروف
واورده وشرایین ورباطات چند که دل معلق است

بانها

بانها وپرده که او را فرا گرفته وحفظ می کند از آفت
وبر او دو زائده است که شبیه است بدو گوش وبانها
قبول میکند خون را از منافذ وعروق وقاعده دل
بالای بدن واقع است وسر او باسفل ودر قاعده
او سه بطن است وبطن اوسط در وقت انبساط مرئی
میشود وبطن ایمن مملو است از خون متین مشاکل
جوهر دل وبطن ایسر خون او رقیق است وروح حیوانی
که سبب نظام امور پادشاهست از آن متولد میشود
وارضه الجسد والاعوان یداه وعیناه وشفتاه ولسانه
وازناه وزمین حکومت پادشاه بدن آدمیست ویاری
دهنده گان پادشاه دو دست ودو پا ودو چشم و
ودو لب ویکزبان ودو گوش است وهریک از دستها
مرکب است از چندین عضو که معروفند وهردو
مشتملند بر شصت استخوان سوای سمسانیه وهم
چنین پاها واما چشمها پس هریک مرکب است از هفت
طبقه وسه رطوبت سوای اعصاب وعضلات

وعلم را از شش کم بدانند
فلاسفه

ورجلاه

تشریح چشمها

وعروقی که دارد طبقهٔ اول را که متصل است بهوا
ملتحمه گویند وان شبیه است بگوشت سفید چرب
تا نرم دارد چشم را طبقهٔ دوم قرنیه است چه
مثل قرن یعنی شاخ صلب است واین طبقه متلون
میشود بلون طبقهٔ که بعد از ان است طبقهٔ سیم
عنبیه است بجهت انکه در وسط او سوراخی است
مثل سوراخ انگور در حبی که از بخش کنده شود و
وجرم او غلیظ وظاهر او صلب است وباطن او گوشت
صاحب پر است واین طبقه است که صاحب
رنگ کبود وسیاه وغیر ذلک است بعد از ان رطوبت
بیضی است که شبیه است بسفیدهٔ تخم مرغ بعد از ان
طبقهٔ عنکبوتیه است که مانند بافتهٔ عنکبوت است
بعد از ان رطوبت جلیدی است وان صاف ومنجمد است
مثل جلید یعنی تگرگ ومقدم او عریض ومؤخر او باریک
است بعد از ان رطوبت زجاجی است که مایل است
بسرخی وقوام او غلیظ است مثل شیشهٔ گداخته

بعد از ان طبقهٔ شبکیه است واین طبقه فرا گرفته
رطوبت زجاجی وجلیدی مثل شبکه نسبت بصید
واز عناء ورقیق دماغی عروق بسیار میاید بسوی ان
وبافته شده مثل شبکه بعد ان طبقهٔ مشیمیه است
وبافته شده از عروق بسیار وفرا گرفته طبقهٔ شبکیه
را مثل مشیمه یعنی بچه دان نسبت بطفل بعد از ان طبقهٔ
صلبیه است که ملاقی استخوان چشم است ولهذا
باید صلب تر باشد از سائر طبقات تا ممازجی نشود
از استخوان وحاملهٔ قوهٔ باصره روحی است در مجمع
النور وان موضع ملاقات عصبه مجوفه است که
از یمین ویسار مقدم دماغ رسته است بر وجهی که
تجویف هر دو در انجا یکی میشود بعد از ان میرود بطرف
چپ انکه از جانب راست آمده وبالعکس وانچه درک
میشود باین قوت بالذات رنگها وروشنیها است
واحساس بباقی اشیاء بالعرض است اما لبها پس هر یک
مرکب است از پوست وگوشت وعضلات واعصاب

شرح ابن سینا و گوش

وعروق واما زبان پس مخلوق شده از گوشت سفید
نرم وعروق بسیار وقوت ذائقه مخلوق است
در عصبی که در جرم او مفروش است واما گوشها
پس هر یک مرکب است از پوست وگوشت رقیق وعر
وعضروف وعصب ودر میان سوراخ ان پرده است
که محل قوت سامعه است وخزانه معده وبطن
وخزانه پادشاه معده ادمی وشکم اوست بجهت انکه
غذا در معده هضم میابد وبجمیع اعضا میرود مثل خزانه
که سرمایه در انجا جمع میشود وهم چنین شکم نیز خزانه
است باعتبار معده وامعا وتفصیل این مطلب ان است
که هضم اول در معده است که غذا در ان مانند کشکاب
می گردد وانرا کیلوس مینامند واول این هضم در دهان است
در وقت خائیدن وفضله این هضم غائط است که
از سوراخ قعر معده دفع میشود واین فضله اولا داخل
میشود بروده اثنی عشری که متصل است بقعر معده
است وطول ان بقدر دوازده انگشت بهم چسپیده

صاحبش

صاحبش میباشد بعد از ان داخل روده صایم میشود
که محل ریختن صفرا است وهمیشه خالی است از غذا و
وانتقال وگویا روده دارد بعد از ان داخل روده لفایف
میشود وان روده چند است که برهم پیچیده شده
بعد از ان داخل روده اعور میشود وان یک سر دارد
وگویا یک چشم دارد وفضله از انجا داخل میشود ویک
میرود بروده دیگر وثقل در انجا جمع میشود که هر ساعت
احتیاج بدفع نباشد بعد از ان میاید بروده قولون که
وقوع قولنج حقیقی در ان میشود بعد از ان میاید بروده
مستقیم که راست ومنتهی بمقعد است واز انجا بخارج
دفع میگردد وسه روده اول علیا ودقاق مینامند
وسه روده دیگر را سفلی وغلاظ می نامند وهضم دوم
در جگر است زیرا که کیلوس چون هضمش در معده
تمام شود خالص ولطیف واز رگی چند که از معده
بسوی جگر است که ماساریقا میگویند داخل جگر
میشود وپهن میگردد در عروق ریزه چند که در تمام

جگر روئیده و هضم دوم در انجا میشود و انرا کیموس
میگویند اول آن در ماساریقا است و فضلهٔ این هضم
بول است و هضم سیم در رگهای بدن است و اول
وقتی است که اخلاط داخل میشوند در رگ بزرگی که
از بالای جگر روئیده است و از انجا بر رگهای دیگر که در جمیع
بدن منتشر است داخل میشود و هضم چهارم در اعضاست
و ابتدایش در دهنکاهی است که از دهنهای رگها نسج
می شود در اعضا و حجابه صدر و دربان پادشاه
سینه آدمی است و آن مخلوق شده از هفت استخوان
و مفاصل آن موثق است یعنی حرکت استخوانی بدون
حرکت استخوان دیگر متشی نمیشود تا آنکه فشرده از
مصادمات خارجی و اصل آن استخوانها سبک و نرم است
و سست است تا آسان شود باشد حرکات خفیه
آن و بتحلیل رفتن بخارات از آن و قلب آدمی که خانهٔ
پادشاه است در سینه قرار داده شده بجهت آنکه
اعدل و اوفق مواضع بدن سینه است فالیدان

عونان یقربان و یعملان علی ما یرجی لهما الملک و دستهای
آدمی یاری کننده اند از برای پادشاه که نزدیک میسازند
نفع را بسوی او و دور مینمایند ضرر را و عمل میکنند
بآنچه خیر منفعت رسند پادشاه بسوی آنها و الرجلان
تنقلان الملک حیث یشاء و دو پا میبرند پادشاه را
بهر طرف که خواهد و العینان تدلانه علی ما یغیب عنه لان
الملک من وراء الحجاب لا یوصل الیه الا بهما و دو چشم راهنمائی
می کنند پادشاه را بر آنچه پنهان است از آن بجهت آنکه
پادشاه در عقب چند حجاب است از انجمله استخوان
و پردهای سینه است و رسانیده نمیشود بسوی
پادشاه آنچه غایب است از آن مگر بسبب چشمها بواسطه
قوت باصره و حواس دیگر اگرچه در این معنی شریکند
زیرا که مطلع میکند پادشاه را قوت شامه بر مشمومات
نافعه و مضاره و قوت ذائقه بر اغذیه و اشربه نافعه و سمومه
مهلکه و قوت سامعه بر صداهای خوب و بد و قوت
لامسه بر گرما و سرما و غیر اینها لکن موقوف است ادراک

این حواس بر ملاقات کردن محسوسات او نزدیک بودن
بانها بخلاف باصره که درک میکند قریب و بعید و ضعیف
و شدید پس مطلع میکند پادشاه را بر خیر و شر و نفع و ضرر
و هما سراجان ایضا و دو چشم نیز دو چراغند در بدن
و از جمله حکمتهای بالغه جناب اقدس الهی چنانچه در
توحید مفضل منقول است از حضرت امام جعفر
صادق ع آنست که چشم در سر قرار داده شده مانند
چراغی که در بالای مناره افروزند تا همه اشیا مطالعه
شود و در اعضای پایین تر قرار داده نشده مانند
دستها و پاها که آفتها باو برسد یا در کار کردن
بان جوارح علتی در ان حادث شود و در اعضای وسطی
بدن مثل شکم و پشت خلق نشد که دشوار باشد عمل
فرمودن آن از دیدن اشیا و چون هیچ موضعی از
برای ان حاسه مناسب تر از سر نبود در انجا قرار داده
که از همه اعضا بلند تر است و حصن الجسد و حرزه
الا ان لا یدخلان علی الملک الا ما یوافقه لانهما لا تقدران

ان تدخلا شیئا حتی یوحی الملک الیهما و حصار بدن
و نگاهدارنده آن دو گوش است که داخل نمیسازند بر
پادشاه مگر انچه موافق او باشد و خواهد بشنود مثل
حصار شهر که مانع است از دخول اجنبی بجهت آنکه گوشها
قادر نیستند بر انکه داخل کنند چیزی را بر پادشاه
تا انکه وحی کند بسوی آنها یعنی التفات و اراده شنیدن
کند فاذا اوحی الیهما اطرق الملک منصتا لهما حتی یسمع
منهما ثم یجیب الملک بما یرید پس هرگاه پادشاه التفات کند
بسوی دو گوش سکوت میکند در حالیکه مشغول بچیز
دیگر نمیشود تا انکه بشنود بواسطه آنها صوت و کلام را
بعد از ان جواب میدهد پادشاه بانچه اراده میکند فیتر
جم عنه اللسان بادوات کثیرة منها ریح الفؤاد و بخار المعدة
و معونة الشفتین پس متکلم میشود زبان از جانب پادشاه
بالتهای بسیار از انجمله هوای دل است و ان هوائیست
که از دل میرود بسوی شفتین شش و قصبه ان و دیگر
بخار معده است که میرسد از معده بتجاویف شش و بند

یا بدهان و باغانت و لب است ولیس للشفتین قوة
الا بالاسنان و نیست از برای لبها قوتی مگر بدندانها
یعنی دندان از قبیل ستون نیست از برای لبها شاهد
بر این آنست که کسی که دندانهایش افتاده باشد
لبهای او سست و متحرک است ولیس یستغنی بعضها
عن بعض و نیست مستغنی بعضی از اجزای صوت از
بعض دیگر بلکه هر یک دخیل است در خروج صوت
و تقطیع حروف والکلام انما یحسن بترجیعه فی
الانف و تکلم خوب نمیشود مگر بسبب برگردانیدن
و پیچیدن او از در بینی لان الانف یزین الکلام کما
یزین التاج فی الرأس بجهت آنکه بینی زینت می
می دهد کسی که یاد می کند در بینی صوت خود را بواسطه
برگردانیدن صوت در بینی یا بسبب سوراخی که در
عقب بینی میباشد و شبیه است بسوراخ بینی که مفتوح
گشاده است که اگر مسدود سازند او از بیرون
نمیاید وکذلک المنخران وهما ثقبتا الانف یدخلان

کلام را چنانکه زینت می دهد

علی الملک من ما یجب من الریاح الطیبة و منخر که دو
سوراخ بینی اند داخل میسازند بر پادشاه آنچه دوست
می دارد از بوهای خوش که درک میشود بواسطه قوة
شامه که حامل آن روحیست ساری در رو و بر آمدگی
شبیه به سر پستان که در آخر بینی از مقدم دماغ رسته
شده فاذا جاء ریح تسوء الملک اوحی الی البدن فحجبا بین
الملک و ذلک الریح پس هرگاه بیاید بوئی که ناخوش
باشد پادشاه امر می نماید بدو دست که منع کنند
از رسیدن آن بوی بقوة شامه پس دستها مانع می شوند
میان پادشاه و آن بوی بد و للملک مع هذا ثواب
و عذاب و از برای پادشاه با آنچه مذکور شد بخشش
و عقوبت است فعذابه اشد من عذاب الملوک
الظاهرة فی الدنیا و عقوبت آن سخت تر است از
عقوبت پادشاهان ظاهری که صاحب قهر و غضب اند
در دنیا و ثوابه افضل من ثوابهم و بخشش او بهتر است
از بخشش پادشاهان فاما عذابه فالحزن اما عذاب

بخشش و عقوبت پادشاه

پادشاه حزن و دلگیر نیست و اما ثوابه فالفرح و اما بخشش
پادشاه فرح و دلشکفتگی است و اصل الحزن فی
الطحال و اصل حزن در سپرز است و آن عضوی
بشکل زبان مرکب از گوشت و شرائین و متخلخل و تیره
رنگ و متصل است بجانب چپ معده مایل به پشت
آن و مفغر آن از جانب محدب معده واقع است و
مربوط است باو بواسطه رگی و از برای او دو
گردن است یکی متصل بفم جگر بجهت جذب سودا
و دیگری متصل است بفم معده از برای ریختن
سودا بمعده و حزن عبارت است از میل کردن
خون و سایر مواد باندرون بدن و باین سبب زرد
میشود رنگ در حزنی که از خوف باشد زیرا که سرخی
بشره از خون است که جاری میشود در زیر پوست
نه از گوشت چه اصل او سفید است چنانچه ظاهر
میشود هرگاه مبالغه شود در شستن آن و هرگاه
مواد میل کند باندرون بدن زرد میشود رنگ

شرح سپرز

رنگ ادمی اگر قدری از صفرا در تحت جلد بماند و سفید
میشود اگر آن قدر صفرا نیز حرکت بباطن کند و چون
سپرز ظرف سودا است و از سرد و خشک و غلیظ
است پس ضد روح است در جمیع صفات و فرح
روح از صفای خون و خالص بودن او از کدورات است
پس هرگاه ممزوج شود خون با سودا غلیظ و کثیف می گردد
و فاسد میکند روح را و اصل الفرح فی الثرب و الکلیتین
و اصل شکفتگی در پیه روی معده و درد و گرده آدمی
است اما پیه پس رقیق و صاحب وطبقه است و میان
انها عروق و شحم بسیار است و منبسط است بر روی
معده تا آنکه اعانت کند او را بر هضم بسبب حرارتی که
دارد و ابتدای آن از فم معده است و منتهی بروده قولون
میشود و اما دو گرده پس هر یک از آنها مرکب است از گوشت
صلب سرخ کمرنگ و عروق و شحم بسیار دارد و مثل نصف
دایره است و محدب او بجانب پشت واقع شده تا آنکه
ادمی باسانی تواند دو تر شود بجانب پیش و چون

شرح ثرب و کلیه

فرح عبارت است از میل کردن مواد بظاهر بدن و خونی
که موجود است در اعضای مذکور بسبب لطافت و تصفیه
از سودا بیشتر حرکت میکند و رنگ را سرخ می گرداند
و بعضی گفته اند که سپه روی معده بواسطه بسیاری
عروق جذب می کند رطوبت خون را و میرساند بگردها
و باین سبب حاصل میشود صفای خون و رقت و لطافت
ان و موجب بسط روح میگردد لهذا فرح بواسطه آن
دو عضو حادث میشود و فیهما عرقان موصلان الی
الوجه فمن هناک یظهر الفرح والحزن فیری علامتهما
فی الوجه و در سپرز و پیه روی معده دو دو گرده دو
رگیست که متصل اند بروی ادمی پس از انجا ظاهر میشود
فرح و حزن و دیده میشود اثر انها در روی ادمی
وهذه العروق کلها طرق من العمال الی الملک ومن
الملک الی العمال و مجموع رگهای بدن راه چند ند
از عاملان پادشاه یعنی اعضا و جوارح بسوی پادشاه
و از پادشاه بسوی عاملان و مصداق ذلک انه اذا

تناولت

تناولت الدواء اوتر العروق الی موضع الداء باعانتها
و مصداق این مطلب آنست که هرگاه تناول نمائی دوائی
را میرساند ان دوا را رگها بعد از تفرق حرارت غریزیه
قلب بموضع درد باعانت عاملان و انصار رگهای بدن
ادمی اخذ میکنند روحها و قوتها را از پادشاه و بمجموع
اعضا قسمت مینمایند و این ظاهر است و اعلم یا امیر المؤمنین
ان الجسد بمنزلة الارض الطیبة بدان ای امیر که بدن ادمی
بمنزله زمینی است که زراعت در ان نیکو شود متی تعهدت
بالعمارة والسقی من حیث لا یزاد فی الماء فتغرق ولا ینقص منه
فتعطش دائمت عمارتها و کثر ریعها و زکی زرعها هرگاه
محافظت شود از زمین بسبب معمور کردن و آب دادن
باین طریق که آب بسیار ندهند که فرو گیرد زمین را و کم
تر از مقدار حاجت ندهند که تشنه بماند پس در انوقت
دائم میشود آبادی آن زمین و بسیار میشود حاصل ان و نمو
می کند زراعت در او و ان تعهد فلت عنها فسدت و لم ینبت
فیها العشب فلجسد بهذه المنزلة و اگر غافل شوند

ازان زمین فاسد میشود و نمیروید در او گیاهی اگرچه
خاک پاک باشد و بدن آدمی نیز باین منزلت است و با
و بالتدبیر فی الاغذیة والاشربة یصلح ویصح البدن و
ویکون العافیة فیه و بسبب تدبیر در ماکولات و مشروبات
خوب میشود بدن و صحیح می گردد و زیاد میشود صحت
و سلامتی در بدن فانظر الی ما یوافقک ویوافق معدتک
ویقوی علیه بدنک ولیتمرنه من الطعام فقدره
لنفسک واجعله غذاءک پس ملاحظه کن آنچه از غذا موافق
بدن و معده تو باشد و قوت داشته باشد بدن تو بر آن
و تواند هضم کند و گوارا باشد او را پس اندازه او را بگیر
و آن را غذای خود گردان واعلم ان کل امزجة الطبایع یحب
ما یشاکلها فاغتذ ما یشاکل حسبک و بدانکه هر مزاجی دوست
میدارد آنچه موافق او باشد پس غذای خود گردان آنچه
موافق بدن تست و بآن عادت کن یعنی باید حار المزاج مثلا
تناول نماید غذاهای بارده و هم چنین مراعات شود
موافقت در سایر امزجه یا آنکه لازم است که صاحب /

هر مزاجی

بعض نقلیب اجل

هر هر مزاجی غذائی بخورد که کیفیت اخلاطی که حاصل می
شود شود از هضم آن غذا زیاد نباشد بر کیفیت مزاج او
و این ظاهر است نه آنکه صاحب طبع گرم مثلا غذای گرم
بخورد و علی هذا القیاس چه بزودی موجب ناخوشیها می
شود ومن اخذ من الطعام زیادة لن یغذیه و هر که صرف کند
از طعام زیاده بر قدر حاجت البته آن طعام را غذای خود
نگردانیده بجهت آنکه معده مملو میشود از غذا پس هرگاه
هضم یابد حجم او زیاد میشود و موجب ثقل معده میگردد
و کما ینبغی هضم نمیشود و جزء بدن نمیگردد بلکه موجب
بعض امراض میشود ومن اخذه بقدر لا زیادة علیه ولا نقص
فی غذائه نفعه و کسی که اخذ کند قدر حاجت را نه زیاد
و نه کم در غذای خود البته آن غذا نفع خواهد کرد او را
وکذلک سبیلک ان تاخذ من الطعام کفایتک فی ایامک و هم چنین
طریقه تو در طعام خوردن اینست که صرف کنی بقدر
ضرورت خود و در اوقات تناول نمودن وارفع بدنک من
الطعام وبدنک الیه بعض القرم وعند الثلثة و دست بکش

از طعام در حالی که بوده باشد با تو قدری خواهش و میل
بان فانه اصلح لمعدتك ولبدنك وازكى لعقلك واخف
على جسمك بجهت انکه این طریق مناسب تر است از برای
معده تو که بزودی هضم میکند و از برای بدن تو کمتر
آن میشود و موجب زیادتی عقل تو میگردد زیرا
که صعود نمیکند در ان حال ابخارات بد بسوی دماغ
تا باعث غلظت روح و تکدر حواس و قلت فهم گردد
چنانچه از امتلا بهم میرسد و ایضا طریق مذکور موجب
سبکی بدن است چه در ان صورت اخلاط فاسده
که موجب ثقلند حادث نمیشوند کل البارد فی الصیف
والحار فی الشتاء والمعتدل فی الفصلین على قدر قوتك
وشهوتك ای امیخور غذای سرد در تابستان و غذای
گرم در زمستان و غذای معتدل در دو فصل دیگر
یعنی بهار و پائیز بقدر قوة تو بر هضم نمودن غذا
و رغبت تو بان بجهت انکه حرارت در تابستان مستولی
است بر ظاهر اعضا پس هرگاه قضای گرم بالفعل یا بالقوه

تناول شود و حرارت جمع میشود و منشا تحلیل حرارت
غریزی و شدة عطش و فساد هضم و غیر انها میشود
و در زمستان برودت غالب است بر سطح اعضا
پس تناول بارد بالفعل یا بالقوه باعث ضعف حرارت
و سوء هضم میشود و چون حرارت در این فصل بباطن
میل میکند و هاضمه قوت دارد باید غذا در ان وقت
بیشتر خورده شود و در تابستان امر بعکس است و در دو
فصل دیگر که میل حرارت بظاهر و باطن مساویست
باید مراعات شود اعتدال در غذا بحسب کمیت و کیفیت
وابدء فی اول الطعام باخف الاغذیة التی یغتذی بها
بدنك بقدر عادتك وبحسب طاقتك ونشاطك
وابتدا کن در خوردن غذا بسبکترین غذاهائی که
بدن تو بان پرورش یافته بقدر عادت و بحسب
طاقت و رغبت بجهت انکه هرگاه ابتدا شود بغذای
غلیظ بطی الهضم و بعد از ان لطیف تناول شود پس
لطیف زود هضم میشود و غلیظ که در تحت آن و در

تمثیل ما بین اغذیه

قعر معده است و هنوز نه هضم نشده سد میکند
راه نفوذ لطیف را بسوی امعا پس لطیف فاسد
میشود و مخلوط بغلیظ میگردد و او را نیز فاسد می کند
و تخمه بهم میرسد لکن هرگاه معده خالی باشد از
غذا و صفرا و اشتها بسیار باشد و قدری از غلیظ
صرف شود و بعد از زمانی که فی الجمله هضم حاصل
شده لطیف تناول شود ضرر ندارد و تقدیم لطیف
هرچند نیز مضر است بجهت آنکه بعد از هضم مخلوط می
گردد با قدری از غلیظ و موجب سدد میگردد لکن ضرر
او از عکسش کمتر است و این حکم مخصوص است بصورتی
که آدمی خواهد تکلف کند و جمع نماید میان غلیظ
و لطیف یا آنکه ضرورت داعی شده باشد و الا اصل جمع
نمودن میان غذای لطیف و غلیظ ممنوع است
و زمانک الذی یجب ان یکون اکلک فی کل یوم عند تمامی
من النهار ثمان ساعات اکلة واحدة او ثلث اکلات
فی یومین تغتذی باکرة فی اول یوم ثم تتعشی فاذا کان

فی الیوم

فی الیوم الثانی فعند مضی ثمان ساعات اکلت اکلة واحدة
و لم تحتج فی العشاء و زمانی که لازم است در تناول غذا در آن
زمان هر روز وقتی است که بگذرد از روز هشت ساعت
یا در روز دو شبانه مرتبه غذا صرف نمایی باین طریق که در طرف
صبح غذا میل نمایی بعد از آن در عشا نیز غذا صرف کنی پس
چون روز دیگر شود وقتی که هشت ساعت از روز بگذرد یکبار
غذا تناول نمایی و احتیاج نداری بخوردن غذا در عشای
روز دوم یعنی ضرور نیست تناول غذای غلیظ معتاد
در عشای آن روز زیرا که هیچ تعشی نشود چه آن فضیلت
بسیار دارد از آنجمله در احادیث مرویست که موجب
قوت بدن و قوت جماع و طریقه پیغمبر از و اهل بهشت است
چنانچه جناب اقدس الهی در وصف طعام ایشان فرموده
لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا و از جناب حضرت امیر منقولست
که در بدن رگیست که عشا نام دارد هر که در طرف شب
چیزی نخورد آن رگ نفرین میکند تا صبح و میگوید خدا
ترا گرسنه بدارد چنانچه مرا گرسنه گذاشتی خدا ترا

تشنه بدار چنانچه مرا تشنه گذاشتی پس البته ترک
مکنید اگرچه بلقمهٔ نان باشد یا شربت آب کذا امر جدی
محمد صلی الله علیه فی کل یوم وجبة وفی غداة وجبتین ومثل
طریق دوم امر فرمود جد بزرگوارم حضرت پیغمبر صلعم
بحضرت امیر المؤمنین ع که در روزی یکبار غذا صرف
کن و در روزی دیگر دو بار ولیکن ذلک بقدر لا یزید ولا ینقص
و باید بوده باشد غذا در هر مرتبه بقدر رواندازه که
زیاد و کم نشود وارفع یدک من الطعام وانت تشتهیه
و دست بکش از طعام و هنوز اشتها باقی باشد و مراعات
این قانون کمال لزوم دارد و از این جهت مکرر مذکور
شد ولیکن شربک علی اثر طعامک من الشراب الصافی العتیق
بما یحل شربه لنا واصفه فیما بعد و باید بوده باشد
مشروب تو بعد از خوردن طعام آن شراب صاف کهنه
از آن شرابی که حلال است آشامیدن آن و وصف می کنم
او را بعد از این و نذکر الآن ما ینبغی ذکره من تدبیر فصول
السنة وشهورها الرومیة الواقعة فیها فی کل فصل

علیحده

علیحده و ذکر میکنم الحال آنچه سزاوار است ذکر کردن آن
از تدبیری که متعلق است بفصلهای سال و ماههای
رومی که واقعند در آن فصول و بیان مینمایم تدبیر
هر فصلی را جداگانه وما یستعمل من الاطعمة والاشربة وما
وما یجتنب منه وکیفیة حفظ الصحة من اقاویل القدما
وآنچه باید استعمال شود از طعامها و شرابها و آنچه باید
اجتناب نمود از آن و چگونگی حفظ صحت موافق اقوال متقدمین
ونعود لک بعد ذلک قول الائمة فی صفة شراب یحل شربه
ویستعمل بعد الطعام ورجوع می کنم بسوی قول ائمه
در صفت شرابی که حلال است آشامیدن و استعمال
میشود بعد از طعام ذکر فصول السنة اما فصل الربیع
فانه روح الزمان اینست بیان فصلهای سال اما فصل
بهار بدرستی که روح زمان است یعنی طبیعت آن
مثل طبیعت روح گرم و تر است با آنکه پرورش می
دهد نباتات زمین را چنانچه روح پرورش میدهد
بدن را واقله ازاره عدة ایام احد وثلثون یوما

احکام شهور رومی

ازاره

ماه اول فصل بهار مسمی باذار است و عدد روزهای
او سی و یکروز است و فیه یطیب اللیل والنهار ویلین
الارض هذا در این ماه نیکو میشود شب و روز بسبب اعتدال
که در هوا بهم میرسند با قلت اختلاف آن و زمین نرم میشود
چه بواسطه هوای بهار که گرم و تر است برطرف میشود
صلابتی که در آن حادث شده بود بسبب یبوسی
هوای زمستان و یذهب سلطان البلغم ویهیج الدم
و زایل میشود سلطنت بلغم و حرکت می کند خون زیرا که
طبیعت بلغم که سرد و تر است مخالف طبیعت فصل است
ولهذا کم میشود بخلاف طبع خون که موافقست با آن
و باین جهت شروع در زیادتی میکند و یستعمل فیه
من الغذاء اللطیف واللحوم والبیض النیم برشت و باید
استعمال کنند در این ماه غذای لطیف و گوشتهای لطیف
و تخم نیم برشت بجهت آنکه هوا در آن وقت میل بگرمی
دارد و حرارت بدنی نیز مایل بظاهر بدن میشود
پس لازم است تناول غذاهای لطیف تا طبیعت

قادر بر هضم باشد و حد نیم برشت شدن تخم نزد جالینوس
آن است که هرگاه بالای آتش در آب جوشانیده بگذارند
تا صد شماره کنند یا در آب سرد با آتش گذارند تا سیصد
شماره نمایند نیم برشت میشود و قدر شربتش از پنج
عدد تا پانزده عدد است و یشرب الشراب تعدیله بالماء
و بیاشامند در این ماه از شراب حلال بعد از آنکه معتدل
کنند او را بآب یعنی اگر بجهت ضعف معده یا نفخ یا وجع
مفاصل باید اندکی از شراب حلال آشامیده باشد شود
لازم است که قدر آب داخل نمایند تا حرارت آن کم
شود و یتقی فیه اکل البصل والثوم والحامض و باید
اجتناب شود در این ماه از خوردن پیاز و سیر که طبع
آنها گرم و خشک است و از ترشی بسبب آنکه اعصاب
بجهت رطوبت هوا قدری ضعیف شده و ترشیها زیاد
میکند ضعف را با آنکه شاید موجب تصرف هوا گردد
بسبب سردی شبها و صبحها و گرمی ظهرها ویحمد فیه
شرب المسهل و نیکوست در آن ماه آشامیدن مسهل

بجهت تنقیه بدن از فضلات و مواد محتبسه در زمستان
که بحرارت بهار رقیق میشود و سیلان می نماید تا انکه
حادث نشود مرض و دمل و ورم و امثال آنها و یستعمل
فیه الفصد والحجامة و استعمال کنند در این ماه فصد
و حجامت را بجهت انکه در این وقت خون بسیار متولد میشود
بسبب موافقت در کیفیت و از جناب پیغمبر ص منقول است
که حجامت در سه شنبه اول این ماه باعث صحت بدن
میشود نیسان ثلثون یوما فیه یطول النهار ماه نیسان
که دوم فصل بهار است سی روز است در این وقت بلند
میشود روز و یقوی مزاج الفصل و یتحرک الدم و تهب
فیه الریاح الشرقیة و قوت میگیرد مزاج فصل بهار
و حرکت میکند خون و میوزد بادهای مشرقیه اما قوة
مزاج فصل بسبب آنست که در این ماه حرارت و رطوبت
ظاهر میشود چه ماه اول شبیه است بزمستان و در
اکثر بلاد سرد است و لهذا حرکت خون در این وقت
بیشتر است و باد مشرق که در این ماه میوزد نافع تر است

ببدن از باد مغرب اگرچه طبع هر دو قریب باعتدال است
بجهت انکه باد مشرق در اکثر اوقات طرف صبح وزیده
میشود مصاحب حرکت آفتاب و بان سبب صاف میشود
از ابخره و اجسام غریبه بخلاف باد مغرب که میوزد مقابل
طرف عصر ضد حرکت آفتاب و یستعمل فیه من المآکل
المشویة و ما یعمل بالخل و لحوم الصید و باید استعمال
کنند در این ماه از ماکولات برشته مثل کبابها و امثال آن
و غذائی که با سرکه پخته شود و گوشتهای صید تا بواسطه
هر سه غذا تخفیف شود رطوبت بدن که از هوا کسب کرده
لکن گوشت صید باید کمتر خورده شود چه بسیار
گرم است مگر کسی که بدن او قریب و مزاج او بلغمی باشد
و یعالج الجماع و التمریخ بالدهن فی الحمام و بسیار واقع
شاننده مجامعت و مالیدن روغن بر بدن در حمام
تا انکه حرارت و رطوبت کم شود بسبب استفراغ منی
و مالیدن روغنها که موجب نشف رطوبت میشود
و لا یشرب الماء علی الریق و آشامیده نشود آب در خلای

معده بجهت آنکه موجب اطفای حرارت غریزی میشود ولکن
قلیل آن ضرر ندارد از برای تبرید جگر زیرا که مزاج فصل
در اینماه قوی دارد و حرارت غریزیه در بدن خصوصا
در جگر ظاهر میشود و بر این معنی محمول است تجویز
آن در بعض نسخ و نیتم الریاحین والطیب و بو کنند
در این ماه ریاحین و چیزهای خوشبو را بجهت نشف
رطوبات و تقویت قوای بدنی و حدوث فرح و نشاط
در آدمی ایار احد و ثلثون یوما یصفو فیه الریاح هو
اخر فصل الربیع ماه ایار سی و یک روز است صاف
میشود در آن وقت بادها از گرد و غبار بجهت عدم
شدت آن و حدوث آن رطوبات در زمین و اینماه اخر
فصل ابهار است وقد نهی فیه عن الملوحات واللحوم
الغلیظة کالرؤس ولحوم البقر واللبن و منع شده
در اینماه از غذاهای شور و گوشتهای غلیظ مثل
کله و گوشت گاو بجهت آنکه طبع هوا در اینماه نزدیک
است بطبع هوای تابستان و حرارت بدنی میل

بظاهر میکند و قوه هاضمه ضعیف میگردد و یبوست
هوا قوی میشود و از شیرینی منع شده چه در هوای
گرم سریع الاستحاله است بفساد است و ایضا
چون هوا میل بگرمی و خشکی دارد پس از این قسم غذاها
متولد میشود صفرا و موجب امراض صفراوی میشود
وینفع فیه دخول الحمام اول النهار و نافع است در اینماه
داخل شدن در حمام در اول روز زیرا که حمام ترطیب
بدن میکند خصوصا در اول صبح که هوا میل بسردی
دارد و بسبب تفتیحی که لازم حمام است حرارت بدنی
مندفع میگردد و بدین وسیله موجب تبرید میشود
ویکره فیه الریاضة قبل الغذاء و مکروه است
در اینماه ریاضت کشیدن پیش از غذا بجهت آنکه هوا
گرم و خشک است و ریاضت در خلای معده بدن را
خشک میکند بسبب تحلیل رطوبات و موجب دق و هزال
میگردد بخلاف ریاضت بعد از تناول غذا که تحلیل می
نماید فضلات و رطوباتی را که از غذا بهم رسیده

حزیران

حزیران ثلثون یوماً یذهب فیه سلطان البلغم ویقبل
فان قرع الصفراء ماه حزیران سی روز است بر طرف
میشود در اینماه سلطنت بلغم و شروع بزیادتی میکند
خلط صفرا بجهت آنکه اینماه اول تابستان است و هوا
گرم و خشک میشود پس بلغم که مخالف فصل است کم
میگردد و زیاد میشود صفرا که در طبع با او موافق است
و از جمله اعمال اینماه اخراج خون است چنانچه از حضرت
امام موسی کاظم ع منقول است که ترک مکن حجامت
در هفتم ماه حزیران و اگر میسر نشود در چهاردهم حجامت
بکن و نهی فیه عن التعب واکل اللحم دسما والاکتحال منه والشم
المسک والعنبر و نهی شده در اینماه از تعب کشیدن و گوشت
چرب بسیار خوردن و بوکردن مشک و عنبر اما منع از تعب
بجهت آنست که صام بدنی در آن وقت متحلل میگردد
و مواد بسیار بسبب گرمی تحلیل میرود پس اگر حرکت
واقع شود موجب ضعف قوای بدنی و زیادتی تحلیل
میشود و گوشت چرب مهیج صفراست و بوکردن مشک

وعنبر که حرارت و یبوست دارند مناسب فصل نیست
بلکه باعث درد چشم و صداع و زکام میشود و ینفع
فیه اکل البقول الباردة کالهندبا وبقلة الحمقا ونافع
است در اینماه خوردن سبزیهای سرد مثل کاسنی
و خرفه واکل الخضر والخیار والقثاء والشیرخشت و
والناکهة الرطبة واستعمال المحمضات ونافع است خوردن
سبزیها مثل خیار بادرنگ و خیار و ران و نافع است
خوردن شیرخشت و میوهای تر و غذاهای ترش
بجهت آنکه ماسوای اخیر دفع مینماید یبوست طبع را و تلیین
می کنند و اخیر موجب تبرید عظیم و دفع عفونت هوا و خلاط
می گردد
ومن اللحم المعز والثنی والجداء ونافع است از گوشتها
گوشت شیشک و گوشت بزغاله که لطیف و سریع الهضم
اند بجهت آنکه در این فصل حرارت در اندرون بدن
کمتر است و اکثر حرارت میل بباطن دارد ولهذا قوة
هاضمه ضعیف میشود پس باید غذاهای لطیف تناول شود
ومن الطیور الدجاج والبطوج والدراج ونافع است

از گوشتهای مرغها گوشت مرغ خوانگی و بیهو و دراج
که لطیفند و الالبان و السمن الطری و نافع است
تناول شیرها و ماهی تازه چه اول ترطیب و دفع یبوست
مزاج میکند و دوم بزودی هضم میشود و احداث
رطوبت مینماید نمو نا حد و تلوین بلوما فیه شدة الحرارة
و تعونا المیاه نمو نکه دوم فصل تابستان است سی و
یکروز است در انوقت حاصل میشود شدت حرارت
هوا و کم میشود آبها و یستعمل فیه شرب الماء البارد علی الریق
و باید استعمال کنند در انماه آب سرد بر ناشتا بجهت اطفای
صفرا و حرارت هوا و یوکل فیه الاشیاء البارده الرطبة
و خورده شود در انماه چیزهای سرد و تر تا حرارت
و یبوست کم شود و یکسر فیه مزاج الشراب و بشکند در انماه
حرارت مزاج شراب حلال را بسبب ممزوج کردن با آب
و یوکل فیه الاغذیة اللطیفة السریعة الهضم کما ذکر فی
حزیران و بخورند در انماه غذاهای لطیف سریع الهضم
همچنانکه مذکور شد در ماه حزیران و یستعمل فیه من

الشموم والریاحین البارد والرطب الطیب الرائحة و استعمال
شود در انماه از مشمومات و ریاحین آنچه سرد باشد و تر
و خوشبو باشد مثل بنفشه و نیلوفر بجهت دفع حرارت
و یبوست هوا اب احد و تلوین بلوما فیه نشتد السموم
آب ماه کاخر فصل تابستان است سی و یکروز است شدة
می کند در آنوقت بادهای گرم چون هوا کمال حرارت
و یبوست دارد لکن در آخر ماه شاید و زیاده نشود
بسبب مخلوط شدن هوای آن فصل بهوای فصل پائیز
و یهیج الزکام باللیل و حرکت میکند زکام در شب بجهت
آنکه از حرارت هوا جوهر دماغ سست و متخلخل و ضعیف
شده پس از اندک سردی شب بخارات متصاعده بدماغ
محتبس میگردند و زکام عارض میشود و یهب الشمال
و میوزد باد شمال و آن بادیست که وزیده میشود از
طرف شمال شخصی که رو بمشرق ایستاده باشد و منافع
آن باد بسیار است لیکن موجب کثرت فضلات میگردد
بواسطه آنکه حبس مواد میکند و یصلح المزاج بالتبرید و الترطیب

وباید اصلاح شود مزاج آدمی در آن ماه بسبب ترید
وترطیب کردن یعنی غذاهای سرد و تر تناول نمایند
تا آنکه تدارک و کیفیت فصل شود و ینفع فیه شرب اللبن
الرائب و نافع است در آن ماه آشامیدن ماست که سرد
و تر است و یجتنب فیه الجماع والمسهل و باید اجتناب شود
در آن ماه از جماع کردن و مسهل خوردن بجهت آنکه حرارت
فصل تابستان تحلیل می برد مواد را و بدن را مختلخل
می گرداند و جماع نیز تحلیل عظیم میکند و ممکن است که
موجب دق و هزال گردد و بدین سبب اجتناب از مسهل
نیز لازم است مگر در صورت ضرورت شدیده و یقلل
من الریاضة و باید کم ریاضت کشید در آن ماه چه
بسیار آن محل مولد است و نیم الریاحین الباردة و
بوییده شود ریاحین سرد بجهت تعدیل مزاج دماغ
وقلب ایلول ثلثون یوما ما یطیب فیه الهواء ویقوی سلطان
المرة السوداء ماه ایلول که اول فصل پاییز است سی روز
نیکو میشود هوا در آن وقت و قوی میشود سلطنت خلط

سودا

سودا بجهت آنکه طبع او موافق طبع آن فصل است کمی
سرد و خشک است و یصلح شرب المسهل و نیکو است آشامیدن
مسهل بجهت آنکه اعتدالی در هوا بهم رسیده مثل فصل
بهار و اخلاط بدنی رقیق و منجمد نیست بخلاف فصل
تابستان و زمستان چه اخلاط در اول بسبب حرارت
هوا رقت و سیلان دارند و در دوم منجمد اند بواسطه
برودت هوا و هر یک از رقت و انجماد مانع میشود
از سهولت دفع و ینفع فیه اکل الحلاوات واصناف اللحوم
المعتدلة کالجدی والحولی من الضان و نافع است در آن ماه
خوردن شیرینیها و اقسام گوشتهای معتدل مثل گوشت
بزغاله و برهٔ یکساله بجهت آنکه هوای فصل سرد و خشک
و مضاد طبیعت خون است در هر دو کیفیت و لهذا
خون در بدن کم میشود و چون هر یک از شیرینی و گوشت
معتدل مولد خون است پس تناول آنها مناسب است
ویجتنب لحم البقر واکثار الشواء ودخول الحمام و باید اجتناب
شود از گوشت گاو و بسیار خوردن گوشت بریان و

وداخل شدن حمام اما منع از دو چیز اول بجهت آنست
که متولد میشود سودا از انها باعانت هوای فصل که مرطوب
است با او در کیفیت واما حمام رفتن پس ممنوع است
بسبب اختلاف هوای فصل ویستعمل فیه الطیب المعتدل
المزاج وباید استعمال کنند در انماه بوی خوش معتدل
المزاج بجهت تقویت قوای بدنی ویجتنب فیه اکل البطیخ
والقثاء واجتناب شود در انماه از خوردن خربزه و خیار
بسبب انکه بجهت کثرت مائیت وقبول عفونت آنها
تشرین الاول الحد وتلتوی یوما هب فیه الریاح المختلفة
وتنفس فیه ریح الصبا ماه تشرین الاول که دوم فصل
پاییز است سی ویک روز است میوزد در انوقت
بادهای مختلف وشروع میکند باد مشرق در وزیدن
ویجتنب فیه الفصد وشرب الدواء وباید اجتناب شود
در ان ماه از فصد کردن واشامیدن دوا بجهت انکه
سردی هوا در انوقت اضافه میگردد بسبب نزدیکی
بفصل زمستان ووزیدن بادهای مختلف اما باد مشرق

در انوقت

اگرچه

اگرچه باعتدال اقرب است لکن چون غالبا طرف صبح میوزد
لهذا سرد میشود وبواسطه سردی هوا چون اخلاط
قدری انجماد بهم میرساند مناسب آن است که احتراز
شود از فصد نمودن ودوا خوردن لکن منع از انها
در حال اختیار است چه اگر کسی را ضرورت داعی
شود ملاحظه فصل ضرور نیست ویحمد فیه الجماع
ونیکوست در انماه جماع کردن زیرا که ماکولات
مستعمله در انوقت خالی از قوتی نیست وامثال این
قسم غذاها تولید منی بیشتر میکنند وچون منی زیاد
گردد اگر دفع نشود موجب امراض میشود وینفع فیه
اکل اللحم السمین والرمان المزو الفاکهة بعد الطعام و
ونافع است در انماه خوردن گوشت فربه وانار
ترش شیرین ومیوه بعد از طعام واول بجهت آنست
که حرارت باطنی وقوت هاضمه مجتمع شده اند در ان
فصل ودوم بجهت تقویت جگر واطفای حرارت
وسیم بجهت آنست که خوردن چربی موجب ارتفاع

بخار میکردد و تناول میوه بعد از آن فرو مینشاند
بخار را و نفع عظیم میدهد لکن باید بلا فاصله تا بعد
از کیموس صرف شود و یستعمل فیه اکل اللحوم بالتوابل
و استعمال کنند در این ماه گوشتها را با توابل یعنی چیزهای
اصلاح یابس که موجب طعم غذا میشود مثل ادویه گرم که از قبیل
میخک و دارچینی و فلفل و امثال آن بلکه مثل نخود و عدس
و ماش را هم شامل است و یقلل فیه من شرب الماء و تقلیل
کنند در آشامیدن آب تا ضرر نکند بآلات سینه
که از اختلاف هوا ضعیفی در آنها بهم رسیده و ایضا
امثال غذاهای مذکوره بشراب میطلبد و اگر آب بسیار
آشامیده شود معده فاسد میگردد با آنکه تولد
فضول بلغمیه از اغذیه متعارفه در آن فصل بیشتر می
شود و آب بسیار رطوبت او را زیاد می کند و یتجد
فیه الریاضة و نیکوست در این ماه ریاضت کشیدن تا آنکه
فضلات متفرقه تحت جلد بعرق دفع گردد تشرین
الثانی تلتون یوما فیه یقطع المطر الوسمی ماه تشرین

الثانی که آخر فصل پاییز است سی روز است منقطع
میشود در این وقت باران بهاری و ینهی فیه عن شرب
الماء باللیل و منع شده در این ماه از آشامیدن آب بشب
بجهت آنکه قوت هاضمه در این وقت کمال قوت دارد بسبب
سردی هوا و میل حرارت بدنی بباطن و آب هم نفوذ
دهنده غذا است در عروق و چون معده خالی شود
از غذا در آن شبهای بلند ریخته میشود و فضول در
معده و موجب مفسده میگردد و ایضا اجتماع سردی
هوا در شب و سردی آب باعث سستی اعضا و قوی میشود
و یقلل من دخول الحمام و الجماع و باید تقلیل شود در آن
ماه از حمام رفتن و جماع کردن بجهت آنکه هوای حمام
با هوای خارج نهایت مخالفت دارد پس موجب تصرف
هوا میشود و همچنین است جماع کردن در این صورت
و یشرب بکرة کل یوم جرعة ماء حار و بیاشامند در این ماه
بنا شتا هر روز جرعه آب گرم بجهت تنقیه معده از بلغم
و رطوبات لزجه که متولد میشود بمقتضای هوای فصل

ويجتنب فيه اكل البقول كالكرفس والنعنع والجرجير واجتناب
شود در ان خوردن سبزيهاي كرم مثل كرفس و تره تيزك
بجهت وفور حرارت در باطن كانون الاول واحد وثلثون
يوما تقوي فيه العواصف وتشتد فيه البرد وينفع فيه
كانون الاول
كلما ذكرناه في تشرين الثاني ماه كانون الاول كه اول فصل ز
زمستان است سي و يك روز است قوي ميشود دران
وقت بادهاي تند و شدت ميكند سردي هوا و نفع
ميكند جميع انچه ذكر كرديم در ماه تشرين الثاني بجهت اينكه
قريبست بان در مزاج ويحذر فيه من اكل الطعام البارد
و بايد اجتناب شود در انماه از خوردن طعام سرد
تا برودت باطني و ظاهري جمع نشود و موجب سوء
هضم نگردد ويتقي فيه الحجامة والفصد واجتناب
شود در انماه از حجامت كردن و فصد كردن چه
اخلاط دران فصل بسبب سردي هوا منجمد است
ويستعمل فيه الاغذية الحارة بالقوة والفعل و بايد
استعمال شود در انماه غذاهاي كرم بالقوة و بالفعل

تا انكه بسبب كرمي بالفعل معارضه كند با سردي هوا
و بسبب كرمي بالقوة زود هضم شود زيرا كه هواي
فصل سرد و تر است ولهذا تولد بلغم در بدن
بسيار ميشود و بان سبب مزاج سرد است و
كانون الثاني
قدرت كامل بر هضم ندارد كانون الثاني احد و
ثلثون يوما يقوي فيه غلبة العا البلغم ماه كانون
ثاني كه دوم فصل زمستان است سي و يك روز
قوي ميشود دران غلبه بلغم بجهت زيادتي سردي
هوا وينبغي ان يتجرع فيه الماء الحار على الريق و
سزاوار است كه بتدريج آشاميده شود آب
گرم بنا شتا تا انكه بشويد امعا و معده را از بلغم
لزج ويحمد فيه الجماع و نيكوست در آن ماه جماع
كردن زيرا كه معده در انماه قوت دارد بواسطه مثل
حرارت بباطن با غليظ بودن غذاهائي كه استعمال
ميشود دران ماه نسبت باوقات ديگر پس تولد مني
بيشتر ميشود و محتاج است بدفع كردن وينفع فيه من

الحسا ما يقع فيه مثل البقول الحارة كالكرفس والجرجير
والكراث وناعنست در ان ماه غذاي هاي مايعي
كه داخل شود در ان سبزيهاي كرم مثل كرفس وترتيب
تيزك وكندنا كه طبع انها كرم وخشك است وازاله
بلغم مينمايد وينفع فيه دخول الحمام اول النهار والتمريخ
بدهن الخيري وما ناسبه ونافع است در اين ماه داخل
شدن حمام در اول روز ومالیدن روغن كل شب بجهت
انكه اول روز معده خالي وصاحب حرارت است وچون
با حرارت حمام جمع شود بيشتر دفع بلغم ميكند وهم
چنين مالیدن روغنهاي كرم اعانت بر تحليل بلغم
ميكند ويحذر فيه الحلق واكل السمك الطري واللبن
وبايد حذر شود در اين ماه از سر تراشيدن خصوصا در
خارج حمام كه موجب زكام ميشود واز خوردن ماهي
تازه وشير كه معينند بر توليد بلغم سباط ثمانية
وعشرون يوما يختلف فيه الرياح ويكثر الامطار و
يظهر العشب ويجري فيه الماء العين ماه سباط كه

اخر فصل زمستان است بيست وهشت روز است
ميوزد در اين ماه بادهاي مختلف ومي بارد بارانها و
وظاهر ميشود كياه وجاري ميشود آب در انوقت
بجهت انكه نزديك است بفصل بهار وزمين در حركت
است ومسامات زمين قدري وسيع ميكردد وينفع
فيه اكل التوم ولحم الطير والصيود والفاكهة اليابسة
ونافع است در اين ماه بجهت ازاله بلغم خوردن شير وكوشت
پرنده وكوشتهاي شكاري ونافع است ميوهاي خشك
كه در انوقت بهم ميرسد ويقلل من اكل الحلاوات وبايد
تقليل شود در خوردن شيرينيها تا موجب زيادتي خون
واخلاط ديكر در فصل بهار نكردد ويحمد فيه كثرة الحركة
والرياضة وينكوست در اين ماه بسيار حركت كردن و
رياضت كشيدن بجهت بر طرف نمودن بلغم صفة
الشراب الذي يحل شربه واستعماله بعد الطعام وقد مر
ذكر نفعه عند ابتدائنا بالقول على افصول السنة وما
يعتد فيها من حفظ الصحة اينست صفت شرابي كه حلال است

صفة شراب حلال

سباط

آشامیدن و استعمال کردن آن بعد از طعام و گذشت
بیان نفع آن نزد شروع نمودن در مبحث فصلهای سال
و آنچه با او اعتنا میشود در حفظ صحت بدن و صفت آن
وصفة ان یوخذ من الزبیب المنقی عشرة ارطال و صفت
شراب حلال آنست که اخذ شود از مویز منقی که دانه
او را بیرون آورده باشند مقدار ده رطل که هر رطلی
صد و بیست درهم است و هر درهمی مقدار چهل و هشت
شعیر است و این نصف مثقال شرعی و خمس مثقال است
چه مثقال شرعی شصت و هشت شعیر و چهار سبع
شعیر است و از این جهت موافقست مثقال شرعی با
پانزده درهم و سه سبع درهم و هر درهمی هفت عشر مثقال
است پس هر ده درهمی شرعی هفت مثقال شرعی است
و لهذا هر رطلی نود و یک مثقال شرعی است و چون مثقال
صیرفی نزد مشهور یک مثقال شرعی و ثلث مثقال است
وزنش نود و یک شعیر و سه سبع شعیر است و
مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است پس هر رطلی

درهم و مثقال
در رطل

شصت و هشت مثقال صیرفی و ربع مثقال است لکن بحدیث
مذکور مبنی است بر آنکه مراد رطل عراقی باشد بمعنی مشهور
که آنرا بغدادی نیز میگویند و آن نصف مکی است
که دویست و شصت و درهم است و دو ثلث مدنیست
که صد و نود و پنج درهم است و اگر مراد رطل طبی باشد
که آن رطل عراقی است بقول بعضی و عبارت است
از صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم پس
نود مثقال شرعی خواهد بود که موافق است با شصت
و هفت مثقال و نیم صیرفی و این احتمال ظاهرتر است
فیغسل و ینفع فی ماء صاف فی غمرة و زیادة علیه ربع اصابع
و هر گاه اخذ شود ده رطل مویز منقی پس بشویند و بخیسانند
در آب صاف بمقداری که فرا گیرد آنرا با زیادتی چهار
انگشت بر بالای مویز و یترک فی انائه ذلک ثلثة ایام فی
الشتاء و فی الصیف یوما و لیلة ثم یجعل فی قدر نظیفة
و بگذارند مویز را در آب ظرف سه روز در زمستان
و یک روز و یک شب در تابستان بعد از آن بریزند مویز را

با آب رود یک پاکیزه ولیکن الماء السماء ازقد علیه والا
فمن الماء العذب الذي ینبوعه من ناحیة المشرق وماؤه
ابیض خفیفا وهو القائل لما یعترضه علی سرعة من النحوزة و
والبرودة وتلک الحالة علی خفة الماء وباید بوده باشد آن
آبی که مویز را در آن بخیسانند از آب باران اگر مقدور باشد
والا اخذ شود از آب شیرین خوشگوار که سرچشمه آن از طرف
مشرق باشد و درخشنده و سفید باشد و سبک باشد
و آن اینست که بزودی قبول میکند گرمی و سردی را
و این علامت سبکی آبست ویطبخ حتی ینتفخ الذبیب
وینضج ثم یعصر ویصفی ماؤه ویبرد ویجوشانند مویز را
تا آنکه بر آمده شود و بپزد باید پس بفشارند و صاف
کنند آب او را و بگذارند که سرد شود ثم یرد الی القدر ثانیا
و بوخذ مقداره ویعود ویغلی بنار لینة غلیا ثانیا
رفیقا حتی یمضی ثلثاه ویبقی ثلثه و بریزند آب مویز را بدیگر
مرتبه دوم و تعیین نمایند مقدار او را بچوبی و بجوشانند
با آتش هموار جوشانیدن هموار تا برود دو ثلث او و بماند

یک ثلث

یک ثلث از آن ثم یوخذ من عسل النحل المصفی رطل فیلقی
علیه و یوخذ مقداره ومقدار الماء الی ان کان من القدر
ویغلی حتی یذهب قدر العسل ویعود الی حاله بعد از آن گرفته
شود از عسل زنبور آنچنان عسلی که صاف نموده باشند
یک رطل و داخل کنند و داخل کنند او را در ثلثی که باقی
مانده از آب مویز و معلوم نمایند مقدار عسل و مقدار
آب را که بکجای دیگ رسیده و بجوشانند مجموع عسل و آب
مویز را تا آنکه برود مقدار عسل و برگردد بهمان قدری
که آب مویز پیش از ریختن عسل بود و بوخذ خردل صفیه
فیجعل فیها زنجبیل وزن درهم ومن قرنفل نصف درهم
ومن دارچینی مثله ومن زعفران درهم ومن سنبل نصف
درهم ومن زرنب ومن الهند باء مثله ومن مصطکی نصف درهم
بعد ان یسحق کل واحد علی حده وینخل ویجعل فی خرقة ویشد
بخیط شدا جیدا ویلقی فیه وقمر س الخرقة فی الشراب بحیث
تنزل قوی العقاقیر التی فیها و باید داخل شود پارچه
پس داخل کنند در او زنجبیل یک درهم شرعی که نصف مثقال

صیرفی و ربع عشر آنست و از میخک نیم درهم و از دارچینی
مثل میخک و از زعفران یکدرهم و از سنبل یعنی سنبل الطیب
نیم درهم و از کابلی مثل سنبل و از مصطکی نیم درهم بعد
از آن که هر یک از ادویه را کوبیده و بیخته باشند داخل کنند
ادویه را در پارچه و به بندند سر او را بخیاطه بستن خوبی
و بیندازند پارچه را در آن دنبک و بمالند او را در میان
شراب بحدی که داخل شود در او قوتها و خاصیتهای
که در آن پارچه است و باید انداختن پارچه در دنبک
وقت داخل کردن عسل باشد و لا یزال یعاهد بالتحریک
علی نار لینه برفق حتی یذهب مقدار العسل و یوسیه
بهم واری حرکت داده شود آن پارچه در میان شراب باش
ملایم تا بر طرف شود مقدار عسل بالکلیه و یرفع و یبرد
و یترک مدة ثلاثة اشهر حتی یتداخل مزاجه بعضه فی بعض
و حینئذ یستعمل پس بردارند دنبک را از روی آتش و
بگذارند که شراب سرد و صبر شود نمایند مدت سه ماه
تا آنکه داخل شود خاصیت بعضی از آن ادویه در بعض

دیگر

مقدار شربت حلال و منافع آن

دیگر و در آن وقت استعمال کنند نمایند او را و مقدار
ما یشرب منه اوقیة مع اوقیتین من الماء القراح و مقدار
آنچه آشامیده میشود از آن شراب یک اوقیه است که
ممزوج نمایند با دو اوقیه از آب خالص و اوقیه بضم همزه
مثل وقیه بضم واو و فتح یاء مشدده تغییر شده بدرهم
درهم که هشت مثقال و دو خمس مثقال و بدو وزن دیگر
یک چهل درهم و این اشهر است در عرف و حدیث و دیگر
هفت مثقال است و در اصطلاح اطبا ده درهم و پنج
سبع درهم است که هفت مثقال شرعی و نصف مثقال
باشد و این مراد است علی الظاهر فاذا اکلت یا امیر المؤمنین
مقدارها وصفت لک من الطعام فاشرب من هذا الشراب
ثلاثة اقداح بعد طعامک و هرگاه تناول نموده باشی ای
امیر مقدار آنچه وصف کردم از برای تو از طعام بیاشام
از این شراب سه قدح بعد آن فاذا فعلت ذلک فقد
امنت باذن الله یومک و لیلتک من الاوجاع البارده
المزمنة الا کالنقرس و الریاح و غیر ذلک من اوجاع

العصب والدماغ والمعدة وبعض اوجاع الكبد والطحال
والامعا والاحشا وهرگاه بجا آوردي اين عمل را بتحقيق
كه ايمن خواهي بود باذن جناب اقدس الهي دران روز
وشب از دردهاي بارده كه آدمي را ازين گيرميسازد
مثل نقرس وان وجعيست در مفاصل قدمين مثل
مفاصل كعب وانگشتها واكثر اوقات ابتدا از شصت
پا ميكند وربما بالا ميرود ومثل رياح يعني بادهائي
كه اكثر ان از ضعف هضم بهم ميرسند وغير اينها از دردهائي
عصب وبدماغ از قبيل تمدد وتشنج وامثال ان ودردهاي
دماغ مثل دردسري كه ماده ان بلغم باشد يا سرسام
بلغمي كه عبارت است از ورم جوهر دماغ يا پرده
ان يا ورم هر دو يا ورم هر سه وايضا نافع است از
ازارهاي معده كه از سردي ورطوبت باشد
وبعضي از ناخوشيهاي جگر وسپرز ودودها والاتندرون
شكم كه ماده انها بلغم باشد فان صدقت بعد ذلك
شهوة الماء فلتشرب منه بمقدار النصف مما كان

تشرب

تشرب قبل پس اگر بعد از اشاميدن شراب صادق باشد
خواهش كردن آب بايد بياشامي از ان بقدر نصف
انچه اشاميده بودي پيش ازين وعطش صادق عبارتست
از انكه حرارتي در معده بهم برسد بسبب غذاي غليظي
يا شوري يا حاري يا بسبب صفرائي كه بمعده ريخته
كه طبيعت در انوقت مستدعي آب است تا حرارت بر
طرف شود بخلاف عطش كاذب كه بسبب بلغم غليظ يا لزج
يا شور كه در معده حادث شده خواهش آب ميشود
وهرچند اشاميده شود برودت وغلظت ان بلغم زيادت
ميگردد واشتياق بآب بيشتر ميشود فانه اصلح للبدن
امير المؤمنين واكثر الجماعة واشد لضبطه وحفظه بدين
عمل مذكور بهتر است از براي بدن امير وزيادتر ميكند
خواهش جماع را ومحكم تر است از براي ضبط كردن وحفظ
نمودن بدن وان صلاح البدن وقوامه يكون بالطعام
والشراب وفساده بهما وصلاح بدن واستقامت ان
بطعام وشراب وفساد بدن بواسطه اين هر دو است

وان اصلحتها صلح البدن وان افسدتها فسد اگر اصلاح
کنی این دو چیز را نیکو میشود و اگر فاسد سازی آنها را
فاسد می گردد بدن و اعلم یا امیر المؤمنین ان قوی النفوس
تابعة لامزجة الابدان وان الامزجة تابعة للهواء و
متغیرة بتغیر الهواء والامکنة بدان ای امیر که قوت نفوس
انسانی در تدبیر بدن آدمی تابع امزجه بدنهاست
و امزجه تابع هوا در احوالی که عارض آنها میشود
و متغیر میشود امزجه بسبب اختلاف هوا در مکانها
فاذا برد الهواء مرة وسخن اخری تغیرت بسببه امزجة الابدان
واثر ذلک تغیر لقوی النفوس پس هرگاه سرد شود هوا یک
مرتبه و گرم شود مرتبه دیگر متغیر میشود مزاجها بسبب
این اختلاف هوا و تاثیر میکند تغیر یافتن در قوتهای
نفس آدمی فاذا کان الهواء معتدلا اعتدلت امزجة
الابدان وصلحت تصرفات الامزجة فی الحرکات الطبیعیة
کالهضم والجماع والنوم والحرکة وسایر الحرکات پس هرگاه
بوده باشد هوا معتدل در حرارت و برودت معتدل

می ماند

می ماند امزجه بدنها و نیکو میباشد تصرف امزجه
در حرکتهای طبیعی مثل هضم نمودن غذا و جماع کردن
و خواب کردن و حرکت طبیعی و بقیه حرکتها لان الله تعالی
بنی الاجسام علی اربعة طبایع وهی المرتان والدم والبلغم
بجهت آنکه جناب اقدس الهی بنا نهاده جسمها را بر
چهار طبیعت که آنها مره سوداء و مره صفراء و خون
و بلغم است و بالجمله حار از و بارد از قد خولف بینهما
فجعل الحار بین لینا و یابسا وکل البارد بین رطبا و یابسا
و مجملا دو خلط گرمند که خون و صفرا باشد و دو خلط
سرد که بلغم و سودا باشد و مخالفت واقع شده است
ما بین دو قسم خلط پس گردانیده دو خلط گرم را یکی
تر که خون باشد و دیگری خشک که صفرا باشد
و همچنین از دو خلط سرد یکی را تر قرار داده و دیگری
را خشک و آن سودا است ثم فرق ذلک علی اربعة
اجزاء من الجسد علی الراس والصدر والشراسیف
واسفل البدن بعد از آن متفرق نموده این چهار

اخلاط اربعه

خلط را بر چهار جزو بدن وان سر و سینه و استخوان پهلو
پهلو که آنرا قبرقه میگویند و جانب زیر شکم واعلم
ان الرأس والاذنین والعینین والمنخرین والانف والرأس
من الدم بدان ای امیر که سر و گوشها و چشمها و دو
دو سوراخ بینی و دهان و بینی از خون است
بجهت آنکه خون در این اعضا بسبب کثرت عروق
و شرایین بیشتر جمع میشود با آنکه اعضای مذکوره
محل احساسند و آن موقوف است بر وحی که حامل
آن خون است وان الصدر من البلغم والریح و بدان
که سینه از بلغم است و ریح زیرا که بلغمها از دماغ
و سایر اعضا جمع میشوند در سینه اما ریح چون
اشبه است از باقی اخلاط ببلغم مرادف آن گشته
و سبب حدوث او آنست که هرگاه عمل کند حرارت
ضعیف در مادهٔ غلیظ بخار غلیظی از آن مرتفع میشود
شود و چون حرارت از آن منفک شود و غلظت آن
زیاد گردد ریح میگردد وان الشراسیف من المرة الصفر

وقبرقه

وقبرقه از مرهٔ صفرا است چه مرارهٔ که ظرف آن خلط است
نزدیک است بآن وان اسفل البطن من المرة السوداء
و زیر شکم از مرهٔ سوداست بجهت آنکه سپرز که محل
سوداست در آنجا واقع شده واعلم یا امیر المؤمنین
ان النوم سلطان الدماغ بدان ای امیر که خواب مسلط
است بر دماغ و غالب است بر آن بجهت آنکه در آن وقت
بر طرف میشود حس و حرکت بواسطهٔ رسیدن بخارات
رطبه بسوی دماغ و سستی عصبها و غلیظ شدن روح
دماغی یا آنکه حاصل میشود بسبب خواب ترطیب دماغ
و اثر ظهور آن در آن عضو بیشتر است از سایر اعضا
زیرا که در ابتدای خواب ثقل در آن ظاهر میشود که
آدمی سر را نمی تواند برداشت وهو قوام الجسد و
وقوته و خواب قوام بدن و موجب قوهٔ اوست
چه در آن وقت قوی استراحت میکند از حرکات
و احساسات و حرارت میل بباطن میکند و باین سبب
افعال طبیعی مثل هضم کامل میشود فاذا اردت النوم

فليكن اضطجاعك اولا على شقك الايمن ثم انقلب على
الايسر وكذلك فقم من مضجعك على شقك الايمن
كما بدات به عند نومك وهرگاه اراده خواب نمائی
باید که بوده باشد خوابیدن تو اولا بر پهلوی راست
بعد از ان بگردی بجانب چپ وهمچنین در وقت بیدار
شدن بگردی از پهلوی چپ بر پهلوی راست
پس برخیز از خوابگاه خود از پهلوی راست چنانچه
ابتدا نموده بودی بان نزد خوابیدن واین بجهت
انست که قعر معده مایل است بجانب راست وچون
اولا بان جانب خوابیده شود غذا باسانی بقعر معده
میرسد وبعد از ان بقدر وافری بجانب چپ باید
خوابید تا انکه جگر که در طرف راست است وطبع
او گرم است واقع شود بروی معده واز قبیل
پوشش باشد وموجب زیادتی حرارت معده
شود وهضم قوت یابد بعد از ان باید عود نمود
بجانب راست تا انکه کیلوس باسانی منحدر

شود بسوی جگر واحادیثی که دلالت دارند بر فضیلت
خوابیدن بر دست راست مطلقا محمول است
بر تفصیل مذکور تا لازم نیاید منافاة ما بین روایات
وعود بنفسك القعود من الليل ساعتين وعادت
بده خود را بنشستن وبیداری در دو ساعت از
شب وادخل الخلاء لحاجة الانسان واللبث فيه بقدر
ما يقضي حاجتك وداخل شو بیت الخلا را بواسطه که
حاجتی که آدمی را میباشد از برای دفع نمودن
بول وغائط ومکث کن دران بقدری که قضای
حاجت نمائی ولا تطل فيه فان ذلك يورث داء الفيل
وبسیار درنگ مکن دران بجهت انکه باعث آزار
داء الفیل میشود وان غلیظ شدن قدم وساقست
که شبیه گردد بپای فیل در بزرگی وهمواری وگرد
آن از مواد سوداوی بهم میرسد وهرگاه بسیار
مکث شود در خلا پس سوداء بیشتر از اخلاط دیگر
بپاها ریخته میشود بسبب ارضیت وثقل ومیلی که دارد

بعض اطبا مرخص

فوایدمسواک

بنفل وایضا موجب بواسیر میگردد چنانچه از حضرت
لقمان علی نبینا وعلیه السلم منقول است واعلم یا امیر
المؤمنین ان اجود ما استکت به لیف الاراک یدلان
ای امیر که بهتر چیزی که بان مسواک کنی لیف درخت
اراک است وان خیوطیست محیط بان درخت که
بهم چسپیده میشود مانند پوست میگردد و شاید مراد
ریشه آن درخت باشد یا چوب آن درخت که
ریشه شده باشد فانه یجلو الاسنان ویطیب النکهة
ویشد اللثة ویسمنها بجهت انکه مسواک کردن بان
لیف جلا میدهد دندانهارا وخوشبو میکند
دهانرا ومحکم وفربه میکند گوشت بن دندانرا واین
سه خصلت است از دوازده خصلت که حضرت
امام جعفر صادق ع فرمودند وباقی آنها اینست که
از سنت پیغمبر است وملائکه بان خوشنود میشوند
وموجب خشنودی پروردگار است وحسنات
اورا مضاعف میکند وجلا دهنده چشم است

وبلغم را

سنن دندان

وبلغم را دفع میکند وحافظه را زیاد میکند واشتهای
طعام را زیاد میکند وپوست انداختن وپوسیدن
دندانرا می برد وهو نافع من الحفر اذا کان باعتدال
والاکثار منه یرق الاسنان ویزعزعها ویضعف
اصولها ومسواک مذکور نافع است هرگاه واقع شود
باعتدال از برای کثافات ورطوبتی که بر روی دندان
می نشیند ولطیف آن بتحلیل میرود وکثیف باقی میماند
وبطول مدة صلابت بهم میرسانند وبسیار
مسواک کردن نازک میسازد دندانهارا وحرکت می
دهد اورا وانهارا وضعیف میکند بیخهای انهارا فمن
اراد حفظ الاسنان فلیاخذ قرن الایل محرقا وکثر
ماء جاوسعد اوزنجبیل وسنبل الطیب وحب الآس
اجزاء سواء وملحا اندرانی اربع جزء وهر که خواهد
محافظت نماید دندانهارا باید بگیرد شاخ گاو وگوزن
را که سوخته شده باشد انشاخ باین طریق که در کوزه
سفالی گذارند وسر انرا بگل حکمت گرفته در تون حمام

گذاشته باشند تا سفید شود وایضا بگیرد کزمازك
که میوه درخت بن لك کزاست وسعد وان بیخی است
معروف وتخم گل سرخ با غنچه آن وسنبل الطیب وحب
الآثل که میوه درخت کوچك کزاست واین اجزا
مساوی هم باشد ونمك اندرانی که شبیه بلور است
وبفارسی نمك ترکی میگویند چهار یك جزء فیدق الجمیع
ناعما ویستن به فانه یمیت الاسنان ویحفظ اصولها
من الآفات العارضة پس بکوبد جمیع را وسنون کند
یعنی بپای دندان بپاشد که نگاه میدارد دندانها را
وحفظ میکند بیخ آنها را از آفاتی که عارض آنها می شود
ومن اراد ان یبیض اسنانه فلیأخذ جزء ملح اندرانی
ومثله من بدالنجر ویسحقهما ناعما ویستن بهما وکسی که خواهد
سفید شود دندانهای او باید بگیرد یك جزء از نمك
اندرانی ومساوی او کف دریا ونیکو بکوبد هر دو را
وبپای دندان بپاشد واعلم یا امیر المؤمنین ان احوال
الانسان التی بناه الله علیها وجعله متصرفا بها فانها

اربعة بدان ای امیر که احوال انسان که جناب اقدس الهی
بنا گذاشته او را بر آنها وقرار داده صاحب تصرف
بآن حالتها چهار حالت است الحالة الاولی الحمسة عشر
سنة وفیها شبابه وحسنه وبهاؤه وسلطان الدم
فی جسمه حالت اول سن پانزده سالگیست ودر آن وقت
جوانی آدمی وحسن وبهای او وزیادتی دارد خون
در بدن ثم الحالة الثانیة من خمس عشر سنة الی خمس وثلاثین
سنة وفیها سلطان المرة الصفراء وقوة غلبتها علی الشخص
وحالة دوم از پانزده سالگی است تا سی وپنج سالگی
در این حالت صفرا در بدن غالب است وقوة تمام
دارد بر شخصی که در آن سن است وهو اقوی ما یکون
مزاجه والی ذلك حتی یستوفی المدة المذکورة
وهی خمسة وثلثون سنة وآن شخص در این حالت قوتش
بیشتر است از حالتهای دیگر وهمیشه بر این قرار است
تا آنکه منقضی شود مدة مذکوره که آن سی وپنج سال است
ثم یدخل فی الحالة الثالثة الی ان یتکامل مدة العمر سنین

احوال عمر انسان

ستين سنة فيكون في سلطان المرة السوداء بعد ان
داخل ميشود آدمي در حالة سيم تا انكه كامل شود
مدة شصت سال و در اين سن غالب ميباشد
خلط سوداء وهو سن المعرفة والحكمة والدراية
وانتظام الامور وصحة النظر في العواقب وصدق
الراي وثبات الجاش في التصرفات واين سن
معرفت وحكمت وعلم وانتظام امور وخوبي نظر در
عاقبتها ونيكوئي راي وبر طرف نمودن خوف از
خود وثابت بودن قلب در تصرفات يعني ابتداي
حصول اين امور از سي وپنج سال است تا شصت
پس منافات ندارد با انچه مشهور است كه انسان
در چهل سالكي كامل ميشود ثم يدخل في الحالة الرابعة
وهي سلطان البلغم بعد از ان داخل ميشود آدمي در
حالت چهارم كه استيلاي بلغم است وهي الحالة التي
لا يتحول منها ما بقي الا الى الهرم الهرم وتكدر عيش
وذبول وهفص من القوة وفساد كونه واين

حالتي

حالتي است كه منتقل نميشود آدمي از ان مادامي كه
باقي باشد مگر بسوي پيري ودشواري عيش ولاغر
شدن وكمي قوة وفاسد شدن خوي وتكسر ان كل شيء
كان لا يعرفه حتى يعود بنام عند القوم ويسهر عند
النوم وبيان اين مطلب انست كه هر چيزي كه گذشته
درك نميكند او را تا انكه عود كند بان وخوب ملاحظه
نمايد مي خوابد نزد مردم وبيدار ميباشد وقت
خوابيدن اينان ولا يتذكر ما تقدم ويسهى ما يحدث
في الاوقات ومتذكر نميشود انچه گذشته وفراموش
مي كند انچه در اين اوقات حادث ميشود ودرك مي
كند او را ويذبل عوده ويتغير معهوده ولاغر
ميشود قامت او ومتغير ميشود انچه در سابق مي دانست
ويجف ماء رونقه وبهاؤه وبر طرف ميشود آب ورونق
وطراوت وحسن ان ويقل نبت شعره واظفاره و
وكم ميشود روئيدن مو وناخنهاي ان ولا يزال
جسمه في انعكاس وادبار ما غاش وهميشه بدن

او در کاهیدن و فاسد شدن است مادامی که زیاده است
لانه في سلطان البلغم وهو بارد جامد بجهة انکه در تحت
سکا سلطنت بلغم است و ان سرد و غلیظ است فیحوجه
و برده یکون فناء کل شیء یستولی علیه في اخر القوة البلغمیة
و بسبب غلظت و برودتی که دارد بر طرف میشود هر جسمی
که مستولی و غالب باشد بر ان خلط بلغم در اخر وقت
زیادتی بلغم و قد ذکرت لامیر المومنین جمیع ما یحتاج الیه
في سیاسة المزاج و احوال جسمه و علاجه بتحقیق که ذکر
کردم از برای امیر جمیع انچه احتیاج دارد بان در تدبیر
مزاج و احوال بدن و علاج کردن ناخوشیهای ان
و انا اذکر ما یحتاج لا تناوله من الاغذیة و الادویة
و ما یجب ان یفعله في اوقاته و الحال بیان میکنم چیزی را
که محتاج است بخوردن ان از غذاها و دواها
و انچه لازم است که بجا اورد هم اوقات عمر فاذا
اردت الحجامة فلیکن في اثنی عشر لیلة من الهلال
الی خمس عشر فانه اصح لبدنک پس هرگاه اراده حجامت

بعض اراب حجامت

داشته

حجامت داشته باشی باید که از دوازدهم ماه باشد
تا پانزدهم چه این بهتر است از برای بدن تو فاذا
نقص الشهر فلا تحتجم الا ان تکون مضطرا الی ذلک
لان الدم ینقص في نقصان الهلال و یزید في زیادته
و هرگاه کم شود نور ماه یعنی از پانزدهم بگذرد پس حجامت
مکن مگر انکه مضطر باشی بحجامت کردن بجهت انکه خون
در بدن کم میشود در وقت کم شدن نور ماه و زیاد
میشود نزد زیادتی نور ماه چه ان تاثیر عظیم دارد در
رطوبات و لهذا اخلاط بدنی در نیمه ماه بحرکت می
اید و طغیان میکند و ابهای چشمها و نهرها در
دماغها و میان استخوانها زیاد میشوند و میوها
در ان وقت هرگاه موسم باشد زود تر میرسند
و لیکن الحجامة بقدر ما یمضی من السنین و باید بوده
باشد حجامت بقدر انچه گذشت از سالها بتفصیل
که مذکور میشود ابن عشرین سنة یحتجم في کل عشرین
یوما شخصی که بیست سال دارد حجامت کند در هر

بیست روز یک مرتبه وابن الثلثین فی ثلثین یوما
مرة واحدة و سی سال حجامت کند در هر سی روز
یکمرتبه وکذلک من بلغ من العمر اربعین سنة یحتجم فی
کل اربعین یوما مرة واحدة و هم چنین کسی که برسد
عمر او بچهل سال حجامت کند در هر چهل روز یک مرتبه
وما زاد عن ذلک فبحساب ذلک و انچه زیاد شود عمر از
ازین قرار باین حساب معمول دارند و مراد ازین
کلام آن است که هرگاه حجامت ضرور باشد باید که
در بیست ساله مثلا اقل تفاوت ما بین دو حجامت
بیست روز باشد و بهمین نسبت تا اخر عمر معمول
شود لکن موافق انچه گذشت در تقسیم حالات انسان
لازم بود مراعات فاصله بعد از سن پانزده سالگی
زیرا که خون تا از سن غلبه دارد و در ان وقت فاصله
چندان شرط نیست اما چون تا بیست سال باز
قدری سلطنت خون باقی است لهذا بان سن ابتدا
شده و اعلم یا امیر المؤمنین ان الحجامة انما یؤخذ منها

من

من صغار العروق المبثوثة فی اللحم بدان ای امیر که خون
حجامت کشیده میشود از رگهای کوچک که پراکنده
شده در میان گوشت بدن و مصداق ذلک انها
لا تضعف القوة کما یوجد من الضعف عند الفصد
دلیل بر این مطلب آنست که حجامت ضعیف نمیکند قوة
را مثل ضعفی که بهم میرسد نزد فصد کردن و حجامة
النقرة تنفع من ثقل الرأس و حجامت گوی که در پشت
سر قرار داده شده بالای فقرات گردن و تحت موضع
مرتفع از سر نافع است از برای سنگینی سر آدمی
و حجامة الاخدعین یخفف عن الرأس و الوجه و العینین
و حجامت دو رگی که واقعند در پشت گردن از جانب
راست و چپ سبک میکند سر و رو و چشمها را
و هی نافعة لوجع الاضراس و این حجامت نافع است
از برای درد دندان و ربما ناب الفصد عن جمیع ذلک
و بنا باشد که نایب شود فصد از حجامت در جمیع
امور مذکوره و قد یحتجم تحت الذقن لعلاج القلاع

اقسام حجامت

في الفم ومن فساد اللثة وغير ذلك من اوجاع الفم وكاهي
حجامت ميشود زيرا نسخ از براي علاج جوششي كه
در لب ودندان وزبان ومجراي حلق بهم ميرسد
واز براي فساد كوشت بن دندان وغيرا واز دردهاي
دهان وكذلك الحجامة بين الكتفين تنفع من
الخفقان الذي يكون من الامتلاء والحرارة وهم چنين
حجامت ميان دوشانه نافع است از براي خفقاني
كه بهم رسيده باشد از امتلاي خون وحرارت
والتي توضع على الساقين قد تنقص الامتلاء
بتيا وحجامت ساقين كه ميكند زيادتي خون را كم
كردن ظاهري وتنفع من الاوجاع المزمنة من الكلى
من المثانة والارحام وتدر الطمث ونافع است از
از براي دردهاي مزمن كه در كردها وبولدان
ورحمها باشد وروان ميكند خون حيض را هركاه
بسته شده باشد غير انها تهلك الجسد وقد يعرض
منها الغشي الشديد لكن اين حجامت لاغر ميسازد بدن

راوكاهي عارض مي كردد بسبب وغشي شديد يعني الا
انها تنفع ذوي الشور والدماميل اما اين حجامت نفع
مي كند صاحبان جوششها ودملها والذي يخفف من
الم الحجامة تخفيف المص اول ما يضع المحاجم وانچيزي
كه كم ميكند الم حجامت را سبك مكيدن است اول مرتبه
كه كذاشته ميشود الت حجامت ثم يدرج في المص قليلا
قليلا قليلا بعد از ان بتدريج قوي شود مكيدن و
والثواني ان يدع المص من الاوايل وكذلك الثوالث
فصاعدا ومرتبه دوم زيادتر باشد از مرتبه اول
در مكيدن وهم چنين مرتبه سيم ومراتب بعد
از ان هر يك قوي تر باشد از مرتبه سابق وموقف
عن الشرط حتى يحمر الموضع جيدا بتكرير المحاجم وموقف
كنند تيغ زدن را وصبر نمايند تا انكه موضع حجامت
خوب سرخ شود بسبب مكرر كذاشتن الت حجامت
ومكيدن آن موضع ويلين المشرط على جلود ليتر
ونرم سازند تيغ حجامت را به پوستهاي نرم ويمسح الموضع

تشبيه الات حجامت

قبل شرطه بالذهن وبما لند روغن بر موضع حجامت
پیش از تیغ زدن وکذلک الفصد یمسح الموضع الذي
یفصد به فیه بدهن فانه یقلل الالم وهم چنین در فصد
کردن بما لند روغن بر موضع فصد بجهت روغن مالیدن
کم میکند درد را وکذلک یلین المشرط والمنصع
بالذهن عند الحجامة والفصد وعند الفراغ منهما یلین
الموضع بالذهن وهم چنین نرم سازند تیغ ونیشتر
را بروغن وقت حجامت کردن وفصد نمودن وبعد
از فارغ شدن از حجامت وفصد نرم سازند آن موضع را
بروغن ولیقطر علی العروق اذا فصد شیء من الذهن
لئلا یجتمع فیضر ذلک بالمفصود وباید چکانیده شود
بر رگها هرگاه اراده فصد شود اندکی از روغن در حال
نیشتر زدن تا آنکه رگ پنهان نشود پس ضرر کند
بکسی که او را فصد میکنند ولیجعل الفاصد ان یفصد
من العروق ما کان فی المواضع القلیلة اللحم لان فی
قلة اللحم من فوق العروق قلة الالم وباید فصد کند

فصاد از رگها آن رگی را که بوده باشد در مواضع کم
گوشت بجهت آنکه کمی گوشت بالای رگ باعث
کمی آزار می شود واکثر العروق التی اذا فصد جبل الذراع
والقیفال لاتصالها بالعضل وصلابة الجلد ودرد
والم حبل الذراع وقیفال در وقت فصد کردن بیشتر
از رگهای دیگر است بجهت متصل بودن این هر دو رگ
بعضل وصلب بودن پوست روی آن دو رگ واول
رگیست کشیده از طرف ذراع تا اعلای آن ومایل است
بطرف چپ ذراع وفصد آن در این زمان متروک است
ودوم رگیست نزد باطن مرفق ما بین اعلای ذراع
وجانب راست واز طرف شانه میاید بسوی فصد
دست وفصد این رگ از برای امراض تاخیر
کردن وقدری پایین تر نافع است وبزودی خون
را جذب میکند از آن موضع واما الباسلیق والاکحل
فانهما فی الفصد اقل لما اذا لم یکن فوقهما لحم اما رگ با
باسلیق ورگ بدن پس دردها کمتر است در حالت

انقسام فصد باعضا

فصد کردن اکبر بالای آن دو رگ گوشت نباشد و
و باسلیق رگیست نزد مرفق در جانب راست و مایل است
باسفل ذراع از وسط طرف راست آن و کشودن
آن نفع میکند امراض سینه و جگر و دست را و رگ
بدن واقع است ما بین باسلیق و قیفال و کشودن
او جذب میکند خون را از مواضع آن رگ و بدان
که رگهای دست که فصد میشود شش است چهار
آن از آن مذکور شد پنجم ابطی است و آن رگیست ما بین
اسفل ذراع و طرف راست و آن شعبه ایست از باسلیق
که در تحت آن واقع شده لهذا او را باسلیق اعلا مینامند
و این قسم مستی شده با ابطی جهت قرب با ابط یعنی زیر
بغل و در استفراغ خون مانند باسلیق اعلاست
ششم اسیلم است و آن رگیست ما بین انگشت کوچک
دست و انگشت پهلوی آن و کشودن آن نافع است
از برای دردهای جگر اگر از دست راست باشد
و از برای علتهای سپرز اگر از دست چپ باشد و باید

فصاد

و باید فصاد بداند که هر یک از رگهای مذکور را چه
قسم فصد نماید و الواجب تکمید موضع الفصد بالماء
الحار لیظهر الدم و خاصة فی الشتاء و واجب است گرم
کردن موضع فصد را باب گرم یعنی پارچه را باب گرم تر
نمایند و بر آن موضع گذارند تا خون بظاهر بدن
میل کند خصوصا در فصل زمستان فانه یلین الجلد
و یقلل الالم و یسهل الفصد بجهت آنکه گرم نمودن
باعث نرمی پوست بدن میشود و کم میکند
الم را و آسان میگرداند فصد کردن را و یجب فی کل
ما ذکرناه من اخراج الدم اجتناب الجماع قبل ذلک بما یبلغ
عشر ساعة و واجب است در جمیع آنچه ذکر نمودیم
از اقسام بیرون کردن خون اجتناب نمودن از جماع
زنان پیش از خون گرفتن بده و از ده ساعت زیرا
که صحبت ایشان موجب هیجان اخلاط میگردد و خلط
فاسد و صالح بهم مخلوط میشود و در حین اخراج
خون باید سکونی در اخلاط باشد تا خون فاسد بیشتر

دفع کردد واین منافات ندارد با انچه سابقا مذکور
شد که باید حجامت واقع شود در ایام زیادتی نور
ماه بجهت انکه فرقست مابین تاثیر شهوات وزیادتی
نور ماه که از قبیل تاثیر طبیعی است چه در انحال
اخلاط بدنی ورطوبات زیاد میشوند تا انکه بحرکت
اینند وبایکدیکر ممزوج شوند مثل وقتی که بان نان
صحبت داشته میشود وتحتجم فی یوم صاح صاف
لا غیم فیه ولا ریح شدید او باید حجامت کنند در روزی
که هوا صاف باشد که ابر وباد تندی نباشد چه
هوای تیره وابر موجب کدورت اخلاط میکردند
ویخرج من الدم بقدر ما یری من تغیره وکرفته شود
خون بقدر انچه دیده شود وظاهر کردد تغیر در ان
او ولا تدخل یومک ذلک الحمام فلیه یورث الداء ودا خل
حمام مشو روزی که میخواهی حجامت کنی که باعث
درد والم میشود بجهت انکه اب حمام در جراحت نفوذ
میکند وموجب تشنج وورم می کردد ودیکر انکه حرارت

حمام زیاد میکند حرارت اخلاط را وبهیجان می آورد
آنها را وصب علی راسک وجسدک الماء الحار ولا تفعل
ذلک من ساعتک وبریز بر سر وبدن آب کرم ومکن
این عمل را در ان ساعت که حجامت کرده باشی یعنی باید
قدری صبر کرد وبعد از ان آب کرم بر بدن ریخت
تا انکه اکر بقیه اخلاط در تحت جلد باقی مانده باشد
تحلیل بروند واتاک والحمام اذا احتجمت فانه یورث الداء
فان الحمی الدائمة تکون منه واجتناب کن از حمام
اکر حجامت کرده باشی چه تب دائمی از این بهم میرسد
فاذا اغتسلت من الحجامة فخذ خرقة من عزی فاطلها
علی محاجمک او ثوبا لینا من قز وغیره وهرکاه شستی
موضع حجامت را بکیر پارچه کرباس نرم ماده را وبکذار
ان ابر مواضع حجامت چنانچه موافق اکثر نسخ است
یا تحصیل کن جامه نرمی از قز وغیر ان وبکذار
بران موضع وقز معرب کج است یا نوعی از
ابریشم وخذ قدر حمصة من الترياق الاکبر وامزجه

اغلب بعد از حجامت

بالشراب المفرح المعتدل وتناوله او بشراب الفاكهة

تریاق

وبکیر بقدر یک نخود تریاق اکبر یعنی فاروق و ممزوج
کن بشربت مفرح معتدل مثل شربت سیب وامثال
ان وتناول کن یا ممزوج کن بشربت فاکهه که انرا شربت
هفت میوه کویند وطریقش انست که اب انار اب سیب
امرود که هر یک ترش شیرین باشد اب سماق آب سیب
از هر یک یک جزو وآب زعرور که کویج نامند آب
زرشک هر یک نیم جزو وباثلث انها شکر سفید بقوام
اورند واکر اب نکور اضافه شود باید علیحده بجوشانند
که دو ثلث ان برود وصفت شربت سیب ان است
که سیب را از پوست وتخم پاک کرده بکوبند وبفشارند
وباثلث یا نصف اب شکر بقوام اورند واز تعذر
فشراب الاترج واکر این شربتها میسر نشود پس ممزوج
کن تریاق فاروق را با شربت اترج وصفت ان
انست که ترشی ترنج را در کلاب مکرر بشویند تا
اثر ترشی در جرم او نماند پس با زاهر ترنجی هفتاد

وپنج مثقال قند اضافه نموده بقوام اورند فان لم تجد
شیئا من ذلک فتناوله بعد علکه ناعما تحت الاسنان
واشرب علیه جرع ماء فاتر واکر یافت نشود هیچ کدام
از این شربتها مجوز تریاق فاروق را بعد از انکه
خوب خائیده شود در زیر دندانها وباید که
تریاق فاروق که استعمال میشود با شربت یا بدون
او قیمی باشد که شراب وکوشت افعی وجند داخل
او نکرده باشند زیرا که جایز نیست علی الاقوی استعمال
نمودن حرام در تداوی بدون ضرورت شدیده وخوف
تلف چنانچه محقق است در علم فقه وبیاشام بر بالای
ان تریاق هرکاه بدون شربت تناول شود چند جرعه
اب نیم کرم تا برسد بدان اورا باعماق بدن وان کان
فی زمان الشتاء والبرد فاشرب علیه سکنجبین عسلی و
واکر بوده باشد حجامت در فصل زمستان وسردی
هوا بیاشام بعد از خوردن تریاق فاروق اندکی
سکنجبین عسلی که معرب سرکه انکبین است وصفت

آن آنست که سرکه و عسل را بر ابر بجوشانند تا بقوام
آید فانک متی فعلت ذلک امنت من اللقوة والبرص
والبهق والجذام باذن الله تعالی بجهت آنکه هرگاه بجا
آوردی این افعال را ایمن خواهی بود باذن جناب
اقدس الهی از لقوه و سفیدی که از ظاهر بشره بباطن
نفوذ کرده باشد و از سفیدی رقیقی که در ظاهر
باشد و پس و از خوره که آن علتی است مشهور
وامتص من الرمان المزفانه یقوی النفس ویحیی
الدم و باید بمکی از انار ترش شیرین که آن قوت می دهد
نفس را و زنده میدارد خون را یعنی خالص میکند
او را و تقویت جگر می نماید و در آن وقت تولید خون
بیشتر میشود ولا تاکل طعاما مالحا بعد ذلک بثلث
ساعات فانه یخاف ان یعرض من ذلک الجرب وتناول
مکن طعام شور بعد از گرفتن خون تا سه ساعت چه
خوف آن است که عارض شود جرب و آن جوشهائی
است کوچک و سرخ رنگ با حکه شدید یحدث اکثر

اوقات در دستها میباشد بسبب وصول مواد بآنها
بواسطه بسیاری حرکت و هم چنین بسیار است
در میان انگشتان که ضعیف تر است و گاهی عارض
مجموع بدن میشود نزد کثرت مواد و از جمله اسباب
حدوث آن مخلوط شدن خون است با بلغم که متولد
میشود از طعام شور که موجب احتراق اخلاط خصوصا
بلغم میشود و ایضا نمک در هر دو کیفیت ضد بلغم است
و حرکت میدهد او را تحت جلد و قوت او وفا نمی
کند که تحلیل برد او را و تخصیص به ساعت بجهت
آنست که ممکنست که طبیعت بعد از آن مدة بحال
بیاید و مفسده مذکور حاصل نشود و از کان سنا
فکل من الطیاهیج اذا احتجمت واگر فصل زمستان باشد
تناول کن از گوشت تیهو هرگاه حجامت کرده باشی
واشرب علیه من الشراب الزکی الذی ذکرته اولا و بیاشام
بعد از آن از شراب پاکیزه که ذکر کردیم اولا و اسنا بقا
وادهن بدهن الخیری وشیء من المسک وماء بارد

وصب منه على هامتك ساعة فراغك من الحجامة
وبمال روغن گل سپید بوزا وقلیلی از مشک وآب سرد
وبرید قدری از آن روغن بر پیش سر در همان ساعتی
که فارغ شدی از حجامت واما فی الصیف فاذا
احتجمت فکل السکباج والهلام والمصوص ایضا
والحامض اما در تابستان هرگاه حجامت نمودی
تناول کن سکباج وهلام ومصوص وترشی و
وهر کدام میسر شود خوب است وبدانکه سکباج
بکسر سین معرب شوربا باج است وان غذائیست که
با سرکه ترتیب می دهند وقامع صفرا ومسکن خون
است وطریق طبخ باین نحو است که گوشت را ریزهای
وسط کرده واگر مرغ خانگی باشد از بندها جدا کنند
ونیم پخت سازند وپیاز وزردک وترة را چند جوش
داده واز آب بیرون آورده لزوجت آنرا گرفته
باب سرد بشویند وبا گوشت وسرکه وادویه خوشبو
مهترا پخته با عسل یا شکر چاشنی داده قدری زعفران

اضافه کنند وهلام بضم هاء نوعیست از قلیها وطریق
ترتیب آن آنست که گوشت گاو یا گوساله یا بزغاله
بعد از پختن باب ونمک در جائی گذاشته تا آب او را
چکیده شود وبعضی از سبزیها را با سرکه پخته پس سبزیها
از آن برداشته گوشت مذکور را در آن شربه اندازند
ومصوص بفتح میم غذائیست که از جوجه ومرغان جوان
وسبزیهای سرد وگرم وادویه خوشبو بحسب احتیاج
ترتیب دهند وفصی باب میوهای ترش بجوشانند
وصب على هامتك دهن بنفسج بماء الورد وشیئ من
الکافور وایضا هرگاه حجامت کرده باشی بر این بر سر
روغن بنفشه یا گلاب وقدری از کافور واشرب من ذلک
الشراب الذی وصفته لک بعد طعامک وبیاشام
بعد از خوردن طعام از آن شراب حلالی که بیان
کردم سابقا از برای تو واتیاک وکثرة الحرکة والغضب
ومجامعة النساء یومک واجتناب کن از حرکت بسیار
نمودن وغضب کردن ومجامعت نمودن زنان

نهی از جمع بعض اغذیه

در روزی که حجامت کرده باشی واحذر یا امیر المؤمنین
ان تجمع بین البیض والسمک فی المعدة فی وقت واحد
وحذر کن ای امیر از آنکه جمع نمایی در معده میان تخم
مرغ وماهی در یک وقت فانهما اذا اجتمعا فی جوف
انسان ولد علیه القرس والقولنج والبواسیر
ووجع الاضراس بجهت اینکه هرگاه جمع شوند این دو
غذا در شکم آدمی بهم میرسند از آن ناخوشی نقرس
وقولنج وبواسیر ودرد دندان اسیان بر آنکه تخم مرغ
هرگاه تناول شود خصوصا نیم برشت آن بزودی
مستحیل بفساد میشود وهمچنین گوشت ماهی که جوهر
آن متخلخل است وهرگاه جمع شوند در معده پس
آن غذا یا محترق میشود وموجب بعض امراض
مثل جذام وجرب وبواسیر می گردد یا آنکه خام می
ماند بسبب برودت طبع آن خصوصا در معده
ضعیف ومستحیل ببلغم میشود وحرارت غریبه در آن
عمل میکند وآن استحیل بریح می گرداند ولهذا حادث

می

ولهذا حادث میشود بسبب آن نقرس وقولنج
وبواسیر واگر بسبب فاسد شدن آن دو غذا
مرتفع شود بخاری از جانب معده بسوی دندانها
وجمعی دردانها بهم میرسند واللبن والنبیذ الذی
یشربه اهله اذا اجتمعا ولد النقرس والبرص و
وشیر وبنبیذ که از جو وخرما وغیر ذلک ساخته می
شود ومیاشامند آنرا اهل آن از جماعت متفاوت
ومخالفین هرگاه جمع شوند در معده بهم میرسند
نقرس وپیسی ومداومة اکل البصل یعرض منه
الکلف فی الوجه ومداومت بر خوردن پیاز بهم
میرسند بسبب آن کلف در روی آدمی وآن از
قبیل نقطهائی است متصل که ظاهر میشود در آن
ورنگش مابین سیاهی وسرخی است وحادث میشود
از احتراق اخلاط که بسیار خوردن پیاز موجب آن
می گردد واکل اللحم المملحة واللحمان المملوحة واکل السمک
المملوح بعد الفصد والحجامة یعرض منه البهق والجرب

بعض امور مضره

وخوردن اقسام نمك وچيزهاي شور وكوشتهاي
كه شور كرده باشند وخوردن ماهي شور بعد از
فصد وحجامت موجب بهق وجرب ميكردد چه
ان غذاها مولد سوداست كه مادهٔ اين دو مرض
است وتعريف جرب كذشت وبهق دو قسم است
يكي سفيدي رقيقي است در ظاهر بشره بواسطه غلبه
بلغم برخون ودكر سياهست دران بجهت مخالطه
خلط سوداء باخون واين قسم مراد است بهاينجا على
الظاهر واكل كلية الغنم واجواف الغنم يعكر المثانة
وخوردن كردهٔ كوسفند وشكنبه وشيردان وامثال
ان موجب سنك مثانه ميشود زيرا كه توليد خون سوداوي
از انها ميشود بسبب صلابت جرم انها وان خون مايل است
بسفل ومثانه در انجا واقع است ودخول الحمام على
البطنة يولد القولنج وداخل شدن حمام با امتلاي معده
موجب قولنج است بجهت انكه بسبب حرارت حمام
منحل ميشود غذا از معده قبل از هضم يافتن بسوي

امعا

امعا والاغتسال بالماء الحار والبارد بعد اكل التمر يورث
الفالج وغسل كردن باب سرد بعد از خوردن ماهي
باعث فالج ميشود زيرا كه متولد ميكردد از ماهي
بلغم لزجي كه مادهٔ ان مرض است وبواسطه اب سرد
كه ضعيف ميكند اعصاب را نفوذ ميكند ان بلغم
دران اعصاب ودر انحال سد ميشود طريق روحي
كه حامل قوة محركه وحساسه است واكل الاترج
بالليل يقلب العين ويوجب الحول وخوردن ترنج در
شب سبب تغير چشم ميشود وموجب حول ميكردد
بجهت انكه بسبب برودت وحموضت باعث سستي
اعصاب ميشود چه بالاي غذا تناول شود يا در خلاء
معده باشد وباين سبب تغير ميكند وضع طبقات
چشم ورطوبات او واتيان المرأة الحايض يورث الجذام
في الولد ونزديكي نمودن با زن حايض باعث ان مي
شود كه فرزندي كه بهم رسد صاحب علت خوره باشد
بجهت مخلوط شدن مني با رطوبات فاسده والجماع

من غير اهراق الماء على ترى يوجب الحصاة وجماع نمودن
بدون بول كردن در عقب ان موجب تولد سنك
مثانه ميكردد بجهت صلب شدن رطوبات باقيه
در ممر بول بمرور ايام والجماع بعد الجماع من غير فصل
بينهما بغسل يورث للولد الجنون وجماع كردن بعد
از جماع بدون فاصله غسل در ميان اندو جماع
موجب جنون است در ولد زيرا كه چون غسل شود
رطوبات فاسده تحت جلد كه از جماع بهم رسيده
تحليل ميرود واكر بدون غسل مرتبه ديكر ان فعل واقع
شود قدري از ان رطوبات باقي ماند پس هركاه در
نطفه تاثير كند ولد قابل جنون ميشود وهم چنين است
اكر كسي محتلم شده باشد وجماع نمايد پيش از انكه غسل
كند چنانكه از جناب پيغمبر صلعم منقول است وكثرة
اكل البيض وادمانه يورث الطحال ويلحاني راس
المعدة وبسيار خوردن تخم مرغ ومداومت كردن
بران باعث از ان سپرز وتولد رياح در فم معده است

زيرا

زيرا كه مراد تخم پخته است كه نيم برشت نباشد ودر انجا
ثقيل مي كردد ودير هضم ميشود وبعد از انهضام
توليد خلط سودا مي كند وبسبب كرنه كي ان تمام
مي شود ظرف ان خلط كه سپرز است وكاه باشد كه
از انجا بمعده ريخته شود وموجب درد دندان نيز كردد
وممكن است كه بسبب بدي هضم مستحيل بريح ميشود
والامتلاء من البيض المسلوق يورث الربو والابتهار
وامتلاي معده از تخم پخته موجب دو نوع است از تنكي
نفس يكي انكه از امتلاي عروق شش باشد ودكر
انكه از امتلاي شرايين بهم رسيده باشد زيرا كه
متولد ميشود بلغم از ان غذا پس ممتلي ميشود منافذ
وموجب مرض مذكور ميكردد واكل اللحم الني يورث
الدود في البطن وخوردن كوشت ناپخته باعث
تولد كرم است در شكم چه ماده ان بلغم متعفن است
كه بهم ميرسند از ان غذا واكل التين يقل منه الجسد
اذا دام عليه وخوردن انجير موجب بهم رسيدن

شپش است در بدن که مداومت شود بر آن بجهت آنکه
شپش حادث میشود از رطوبات متعفنه که طبیعت
دفع می کند آنها را بظاهر بدن و از جمله خواص انجیر
دفع کردن فضلات است بسوی مسام بدنی
و شرب الماء البارد عقیب الشیء الحار و الحلاوة
یذهب بالاسنان و آشامیدن آب سرد بعد از خوردن
چیز گرم یا بالفعل یا عقیب شیرینی بر طرف می کند
طراوت دندانها را بجهت آنکه هر یک از آن دو غذا
موجب تخلخل مسام بدن میگردد پس هرگاه آب سرد
بعد از آن آشامیده شود نفوذ می کند در مسام و می
رسد به بیخ دندانها و ایضا آشامیدن آب سرد
از عقب چیز گرم از قبیل توارد اضداد است بر
دندانها و اجتناب از آن لازم است و الاکثار من
لحوم الوحش و البقر یورث تغیر العقل و تبلد الذهن
و کثرة النسیان و بسیار خوردن گوشت حیوانات
وحشی و گوشت گاو موجب تغیر در عقل و حیرت فهم

و کندی ذهن و کثرة نسیان است بجهة آنکه حدت
ذهن از صفای روح است و مداومت بر خوردن
این گوشتها تولید می کند خون غلیظ و اخلاط سوداوی
را در بدن و باین سبب بر طرف میشود لطافت
و صفای روح و عاجز شدن میشود از حرکات
فکری و ایضا بسبب خوردن گوشت گاو غالب می
شود برودت و رطوبت بر دماغ و باین جهة عارض
میشود نسیان و گوشت حیوان وحشی اگرچه اکثر
آن حار است لکن بجهت کثرت یبوسیتی که دارد حار
میشود بسبب آن یبس بسیار در دماغ و در این حال
قبول نمیکند صورت را بزودی و اذا اردت دخول
الحمام
و انت لا تجد فی راسک ما یؤذیک فابدء عند دخول
الحمام بخبز جرع من الماء الفاتر فانک تسلم باذن الله تعالی
من وجع الراس و الشقیقة و هرگاه اراده نمائی داخل
شدن حمام و خواهی نیابی در سر خود چیزی که آزار
کند ترا پس ابتدا کن نزد داخل شدن حمام با شامیدن

بعض آداب حمام

پنج جرعه از آب نیم گرم که سالم خواهی بود باذن جناب
اقدس الهی از درد سر و شقیقه یعنی درد نصف سر و اعلم
یا امیر المؤمنین ان الحمام مرکب مثل ترکیب الجسد اربعة
بیوت مثل اربع الطبایع الجسد بدان ای امیر که حمام ترکیب
شده مثل ترکیب و بنای بدن بر چهار خانه مثل طبایع
چهار گانه بدن یعنی عناصر یا اخلاط یا چهار چیزی که
سابقا مذکور شد البیت الاول بارد یابس خانه اول
که رخت کن باشد سرد و خشک است چه حرارت حمام
در او کمتر تاثیر میکند و هم چنین رطوبات او قلیل است
والثانی بارد رطب و خانه دوم سرد و تر است بجهة کثرت
آب و قلت حرارت مجتمعه در آن والثالث حار رطب و خانه
سیم گرم و تر است بجهت کثرت حرارت و رطوبت و شایق
آنها والرابع حار یابس خانه چهارم گرم و خشک است
بسبب غلبه حرارت بر رطوبت و منفعة الحمام کثیرة
یؤدی الی الاعتدال و ینقی البدن و یلین العصب
والعروق و یقوی الاعضاء والکبار و یذهب العفن

و منفعت حمام بسیار است از جمله منافع آنست که
موجب اعتدال مزاج می شود و پاک میسازد چرک را و
نرم می گرداند پی و رگها را و قوت میدهد اعضای
بزرگ را مثل سر و دست و پا و ران و بر طرف میشود
میسازد عفونت ظاهر بدن را فاذا اردت ان لا یظهر
فی بدنک بثرة ولا غیرها فابدء عند دخول الحمام بدهن
بدنک بدهن البنفسج و هرگاه اراده داشته باشی که
ظاهر نشود از رفتن بحمام در بدن تو جوشی و نه غیر
آن ابتدا کن نزد داخل شدن حمام بمالیدن روغن
بنفشه بر بدن خود تا مانع شود از اکثر جوشهائی
که از مواد صفراوی تیز حادث میشوند بجهت تبرید و
ترطیبی که بواسطه حمام و آن روغن حادث میشود
در بدن و اذا اردت استعمال النورة ولا یصیبک
قروح ولا شقاق ولا سواد فاغتسل بالماء البارد
قبل ان تنورة و هرگاه اراده کشیدن نوره داشته باشی
و خواهی که بهم نرسند در تو زخمی و ترکیدگی و سیاهی

در پوست بدن پس غسل کن باب سرد پیش از کشیدن
نوره تا آنکه آن آب سد کند مسام بدن را و باین سبب
نفوذ نکند در انها اجزای تند اهک و زرنیخ که موجب
ناخوشیهای مذکور میشود من اراد دخول الحمام للنورة
فلیجتنب الجماع قبل ذلک باثنی عشر ساعة وهو تمام یوم
و کسیکه اراده حمام کند از برای استعمال نوره باید اجتناب
نماید از مجامعت زنان قبل از نوره کشیدن بدوازده
ساعت که روز تمام بوده باشد بجهت آنکه نوره
کشیدن مثل جماع کردن محلل است و موجب سستی
قوی و اعصاب می گردد و بعد از گذشتن مدت مذکور
عیبی ندارد و لتطرح فی النورة شیئا من الصبر والاقاقیا
و یجمع ذلک والحضض او یجمع ذلک و یاخذ منه الیسیر اذا کان
مجمعا او متفرقا و باید بریزند در نوره اندکی صبر
و اقاقیا و حضض مکی یا این سه چیز را جمع نموده و از آن
قلیلی برداشته داخل نوره نمایند بیند مجتمع باشند
این اجزا یا متفرق و لا تلقی فی النورة شیئا من ذلک حتی

تمات النورة بالماء الحار الذی طبخ فیه بابونج و مرزنجوش
او ورد و بنفسج یابس او جمیع ذلک اجزاء یسیرة مجموعة
او متفرقة بقدر ما یشرب الماء رائحة و داخل مکن
در نوره چیزی از آن اجزا تا آنکه خوب خیسانیده شود
نوره در آب گرمی که طبخ شده باشد در آن آب بابونه
و مرزنجوش یا گل سرخ و بنفشه خشک یا مجموع چهار
دو از هر یک اندکی یکجا باشد یا متفرق و لکن باید
بقدری باشد که کسب کند آب بوی او اما آنکه داخل
کردن آن سه جزء در نوره باید بوده باشد بعد از خیسانیدن
نوره در آب بجهت آن است که بعد از شکستن
حدة اجزاء نوره این اجزا داخل شود چه اگر قبل از باشد
ممکن است که نفوذ کند اجزاء روئیه اهک در آن اجزا
و در جسم انها قرار گیرد و در آن آب بتحلیل نرود و ضرر
ببدن رسانند و لیکن الزرنیخ مثل سدس النورة
و باید قدر زرنیخ شش یک اهک باشد چه بتجربه
رسیده که این قدر وفا بمقصود میکند و ضرر بجلد

بمیرساند بخلاف کمتر و بیشتر از آن مقدار و یدلک الجسد
بعد الخروج منها بشیء یقلع رائحتها کورق الخوخ و بجر الصفر
و السعد و الحناء و الورد و السنبل مفردها و مجموعها و باید
مالیده شود بر بدن بعد از فراغ از نوره چیزی که بر
طرف کند بوی او را بسبب آنکه نفوذ کند در جلد
و تحلیل نماید او را اجزای ردیه که در تحت آن است
و فی الجمله ضد باشد با مواد ردیه مثل آب برگ
شفتالو و ورد و گل کافشه و سعد کوفی و حنا و گل
سرخ و سنبل الطیب از هر یک از اینها یا از مجموع اینها
مالیده شود و من اراد ان یامن احتراق النوره فلیقلل
من تقلیلها و لیبادر اذا عملت فی غسلها و ان یمسح البدن
بشیء من دهن الورد و کسی که خواهد ایمن باشد از سوزانیدن
نوره باید تقلیل کند در بر هم زدن و مبادرت نماید
هرگاه ازاله کند مو را بشستن او و بمالد بر بدن قدری
از روغن گل پیش از نوره کشیدن فان احرقت البدن
و العیاذ بالله یؤخذ عدس مقشر و یسحق ناعما و یداف

فی ما ورد و یخل و یطلی به الموضع الذی اثرت فیه النوره
فانه یبرء باذن الله تعالی و اگر بسوزاند نوره العیاذ بالله
بگیرد عدس مقشر و نیکو بکوبد و حل کند بگلاب و سرکه
و بمالد بر آن موضع که سوزانیده او را نوره به میشود
آن سوختن باذن جناب اقدس الهی و الذی یمنع من
اثار النوره فی الجسد هو ان یدلک الموضع بخل العنب
الثقیف و دهن الورد دلکا جیدا و آنچیزی که منع میکند
آثار نوره را از قبیل سیاهی یا جراحت یا جوشش آن است
که مالیده شود بر موضع نوره سرکه بسیار تند با روغن
گل مالیدن نیکوئی چه سرکه تند بسبب سرعة نفوذ او
قلع میکند آثار ردیه را از بدن و هرگاه ضم شود با روغن
گل که اعضا را نرم و مسام را وسیع می گرداند آثار آن قوی
تر می گردد و من اراد ان لا یشتکی منانته فلا یحبس البول
و لو علی ظهر دابته و کسی که خواهد مثانه یعنی بول دان
آن درد نکند باید نگاه ندارد بول را هر چند بر پشت
دابه خود باشد سوار یعنی لازم است که فرود آید و بول

منافع متفرقه

کند اگرچه وقت پایین آمدن نزدیک باشد بجهت آنکه هرگاه
مثانه پر شود از بول طبیعت اراده دفع آن می کند
پس حبس آن موجب درد مثانه میشود بسبب حدتی
که دارد وان لا تؤذیه معدته فلا یشرب علی طعامه ماء
حتی یفرغ منه وکسی که خواهد آزار نکند او را معده او
نیاشامد آب بالای طعام تا آنکه فارغ شود ومن فعل
ذلک رطب بدنه وضعفت معدته ولم یاخذ العروق
قوة الطعام فانه یصیر فی المعدة فجا اذا صبت الماء او الافاویه
وهرکه بیاشامد آب در بین تناول غذا رطوبت بهم
میرساند بدنش وضعیف میشود معده او وجذب نمیکند
عروق قوة طعام را بجهت آنکه خام می گردد در معده
هرگاه ریخته شود آب در او مرتبه مرتبه واگر جذب
کند جزء بدن نمیشود وموجب فساد اعضا می گردد وهم
چنین آشامیدن آب بعد از غذا بلا فاصله مضر است
زیرا که مانع میشود از آنکه معده مشتمل گردد بر غذا وهضم
نماید او را بلکه خام می ماند لکن یکی اگر از دو قسم عادی

باشد

باشد یا معده حار وصفرا غالب وعطش صادق باشد
در این صورتها نیاشامیدن آب مضر است ومن اراد
ان لا یجد الحصاة وعسر البول فلا یحبس المنی عند نزول
الشهوة ولا یطیل المکث علی النساء وکسی که خواهد که در
مجرای بول او سنگ مثانه بهم نرسد وبول او بدشواری
ومشقت بیرون نیاید باید حبس نکند منی را نزد او
وطول ندهد مجامعت را با زنان چه در صورتی که
انزال منی خواهد بشود بجماع کردن یا محتلم شدن
وآن را حبس کند لطیف او بتحلیل میرود وکثیف او باقی
می ماند وسنگ میشود یا آنکه مجرا بعسر بول می گردد
ومن اراد ان یامن من وجع الضرس السفلی ولا یظهر
ریح البواسیر فلیاکل کل لیلة سبع تمرات ترب بسمن
البقر ویدهن انثییه بدهن زنبق خالص وکسی که
خواهد ایمن باشد از درد اسافل بدن یا خصوص
مقعد وظاهر نشود در او بادهائی که از بواسیر
حادث میشود یا علتهای آن باید بخورد هر شب هفت

دانه خرمای پرورده بشیر گاو و بمالد روغن زنبق خالص
را بر هر دو خصیه و من اراد ان یقیل نسیانه و یکون
حافظا فلیاکل کل یوم علی الریق ثلث قطع زنجبیل مربی
بعسل و یصطنع بالخردل کل یوم مع طعامه فی کل
یوم و کسی که خواهد که کم شود فراموشی او و بوده
باشد صاحب قوة حافظه باید بخورد هر روز سه
پارچه زنجبیل پرورده با عسل و خردل را در نان
خورش خود داخل کند هر روز و من اراد ان یزید
فی عقله یتناول کل یوم بثلث اهلیلجات بسکر بلوج و
و کسی که خواهد که عقل او زیاد شود بخورد هر روز
هلیله پرورده مخلوط بشکری که در طبخ سیم او مبالغه
شده باشد که بفارسی قند مکرر میگویند و من اراد
ان لا ینتن ظفره و لا یمیل الی الصفرة و لا یفسد حول
ظفره فلا یقلم اظفاره الا یوم الخمیس و کسی که خواهد که
نترکد ناخن او و مایل بزردی نشود و فاسد نگردد
اطراف ناخن او باید بچیند ناخنهای خود را مگر

در روز

در روز پنجشنبه و اگر کسی مداومت کند بران
هرگز درد چشم نه بیند و اگر یکی را از برای جمعه
روا نگذارد پریشانی او زائل گردد چنانچه مرویست
و باین طریق جمع میشود ما بین احادیثی که در این مقام
وارد شده است یا آنکه همه را در پنجشنبه بکند
و روز جمعه سومانی بران بمالد که ریزه چند بریزد
زیرا که چیدن ناخن در روز جمعه سنت است
و بهتر است از برای زیادتی روزی از تعقیب خواندن
ما بین طلوعین و ایمن میگردانند از چندین ناخنی
و من اراد ان لا یؤلم اذنه فلیجعل فیها عند النوم قطنة
و کسی که خواهد که درد گوش او را آزار نکند باید بگذارد
قدری پنبه در گوش وقت خوابیدن تا هواهای
مختلف داخل سوراخ گوش نشود و موجب ایلام او
نگردد و من اراد دفع الزکام مدة ایام الشتا فلیاکل
کل یوم ثلث لقم من السمن و کسی که خواهد قطع کند
در مدت ایام زمستان مادهٔ زکام را که بهم میرسند

بجهت سوء مزاج باردي كه عارض دماغ ميشود بخورد
هر روز سه لقمه از عسل كه در اخر درجه دوم كرم
و در اوايل از خشكست نزد بعضي و اعلم يا امير المؤمنين
ان للعسل دلايل يعرف بها نافعه من ضارة
بدان اي امير كه از براي عسل دليل چند است كه شناخته
ميشود بسبب انها نفع كننده عسل از ضرر كننده آن
وذلك ان منه شيئا اذا ادركه الشم عطس ومنه شيئ
يسكر وله عند الذوق حرافة شديدة فهذه الانواع
من العسل قاتلة واين بجهت آنست كه بعضي از اقسام عسل
هر كاه درك كند او را قوة شامه عطسه ميآورد و بعضي
ديكر از ان عسل سكر ميآورد و اين قسم عسل كه مستي
ميآورد تندي و تيزي شديدي دارد و اين انواع
از عسل كشنده است و عسل خوب ان است كه صافي
الحلاوة وخوش بو و سفيد و بهاري باشد ولا تؤخر
شم الزجس فانه يمنع الزكام في مدة ايام الشتاء وكل
حبة السوداء وتاخير مكن بوييدن كل نرگس را كه در

سيم كرم و خشك است چه آن منع ميكند زكام را
مدة ايام زمستان و هم چنين است بوييدن سيا هدانه
كه در اول سيم كرم و خشك است فاذا خاف الانسان
الزكام في زمان الصيف فليأكل كل يوم حبة واكثر
بترسد ادمي از زكام در ايام تابستان بايد بخورد
هر روز يك عدد خيار بجهت انكه زكام كه در ان فصل
بهم ميرسد اكثر آن از حرارت و صفراست و خوردن
خيار دفع صفرا ميكند بسبب ادراري كه دارد
ولا يجلس الجلوس في الشمس و بايد حذر
كند انشخص از نشستن در آفتاب و اين جهت اين
ظاهر است ومن خشي وجع الشقيقة والشوصة فلا يؤخر
اكل السمك الطري صيفا كان او شتاء وكسي كه در دو
بترسد از درد نصف سر و از ذات الجنب صفراوي
بايد تاخير نكند در خوردن ماهي تازه خواه تابستان
باشد يا زمستان بجهت انكه وجع شقيقه مادة
ان صفراست و چون قدر ان قليل است و فاني

کند که مجموع سر را بگیرد و هم چنین مرض دوم از
صفرا است پس خوردن ماهی تازه نافع است زیرا
که سرد و تر است و در هر دو کیفیت ضد صفرا است
ومن اراد ان یکون صالحا خفیف الجسم واللحم فلیقلل
من عشائه باللیل وکسی که خواهد که صحیح و سالم و بدن
او سبک باشد باید در عشا غذا کمتر صرف نماید
چه در ان وقت طبیعت قادر بر هضم غذا خواهد
بود و خواب باسانی واقع میشود و ان غذا جزء بدن
میگردد و این امور موجب صحت و سبکی جسم است
ومن اراد ان لا یشتکی سرته فید هنها متی دهن را سر
وکسی که خواهد که شکوه نکند از درد ناف باید
روغن بمالد بران وقتی که روغن بر سر میمالد
بجهت انکه اکثر درد ناف که قریب است بفم معده
از سوداست که بان موضع ریخته میشود از سر زیرا
که ظرف ان خلط است و روغن مالیدن دفع می
کند یبوست سوداء و مضرت ان خصوصا هرگاه:

از روغنهای محلل باشد و شاید که میل دهد بجانب
ناف که محاذی سر است و از انجا باسافل بدن بعد
از ان دفع شود ومن اراد ان لا یتشقق شفتاه
ولا یخرج فیها باسور فلیدهن حاجبه متی دهن را سر
وکسی که خواهد نترکد لبهای ان و بیرون نیاید
در انها ناسور و ان غلظی است در لب پایین بقدر
انکور کوچک تیره رنگ با شقاق در وسط ان که
از غلبه یبوست بهم میرسند پس باید بمالد روغن
را بر ادهاهر وقت که روغن بر سر بمالد تا انکه ترطیب
شود و دفع ضرر او را نماید چه اکثر مادهٔ ان ناحیه
از ان خلط است ومن اراد ان لا یشتکی کبده فی
الحمام فلیاکل الخل بعدها وکسی که خواهد شکوه نکند
از درد جگر بسبب حمام رفتن باید بخورد سرکه بعد
از آن بجهت انکه طبع جگر گرم و تر است و بواسطه
کسب رطوبت از هوای حمام رطوبت او زیاد می شود
و تناول سرکه تجفیف میکند رطوبت را ومن اراد ان

ان لا یسقط اذناه ولهاته فلا یاکل حلوا حتی یتغرغر بعده
بخل وکسی که خواهد سست نشود گوشهای او یا دو پاره
گوشت که بشکل بادام است در انتهای دهان و در دو
طرف کلو واقع شده و زبان کوچک که مشرف است
بر حلق باید بخورد شیرینی مگر آنکه غرغره کند بعد
از آن بسرکه زیرا که شیرینیها اعضا را سست میکند
و بواسطه سرکه مندفع میکردد رطوبتی که سبب
سست شدن است و من اراد ان لا یفسد اسنانه
فلا یاکل حلوا الا بعد کسرة خبز وکسی که خواهد فاسد
نشود دندانهای او باید بخورد شیرینی مگر بعد
از تناول پارچه نانی زیرا که شیرینیها موجب فساد
دندان میکردند و مخلوط کردن با نان دفع میکند
مضرت او را و من اراد ان لا یصیبه البرقان فلا یدخل
بیتا فی الصیف قبل ما یفتح بابه ولا یخرج منه قبل
ما یفتح بابه فی الشتاء غدوة وکسی که خواهد برقان
بهم نرساند باید داخل خانه نشود در تابستان

هنگامی

هنگامی که در خانه را بگشایند و در زمستان بیرون
نرود از خانه اول مرتبه که گشوده میشود در خانه
وقت صبح و مراد از برقان تغیر رنگست بزردی یا
باسیاهی بسبب جریان خلط سودا و یا صفرا در تحت
جلد و آنچه نزدیک باو باشد بدون عفونتی در آن
خلط و گویا آنچه نهی شده از آن محدث برقان باشد
بالخاصیه پس باید ساعتی مکث نمود در وقت داخل
شدن و بیرون آمدن از خانه و منزلی که آدمی دارد
تا هوای خارج و داخل بهم مخلوط گردند و اعتدال بهم رساند
و توارد اضداد نشود و من اراده ان لا یصیبه ریح
فی بدنه فلیاکل الثوم کل سبعة ایام مرة وکسی که خواهد
در بدن او باد بهم نرسد باید بخورد سیر در هر هفت
روز یک مرتبه بجهت آنکه سیر محلل نفخ است و تناول
آن بدون داخل شدن مسجد باکی ندارد چنانچه
حضرت امام محمد باقر ع از جناب پیغمبر ص روایت نموده
اند و من اراد ان یستمری طعامه فلیتک بعد اکله

على شقه الايمن ثم ينقلب بعد ذلك على شقه الايسر حين
ينام وكسي كه خواهد كه كوارا شود طعامي كه خواهد مي
خورد بايد تكيه كند بعد از تناول نمودن طعام
بر جانب راست خود بعد از ان بگردد بجانب چپ
وقتي كه مي خواهد بجهت انكه چنانچه سابقا مذكور شد
كه قعر معده مايل است بجانب راست پس غذا اولا
بانجا ميرسد وبعد از ان كه بجانب چپ خوابيده شود
حرارت معده زياد ميگردد بسبب انكه جگر كه در
طرف راست است در بالاي آن واقع ميشود
لهذا در انوقت هضم كامل ميگردد ومن اراد ان يذهب
البلغم من بدنه وينقصه فليأكل كل يكرة يوم شيئا
من الجوارش الحريف وكسي كه خواهد بر طرف شود
بلغم زيادتي از بدن او بايد بخورد هر روز در اول
روز قدري از جوارش تند وان معرب كوارش
است بمعني كوارنده وعبارت است از تركيبي كه
كه مقوي معده ومصلح اغذيه ومحلل رياح ودافع

بلغم

دفع غير طبيعي از اخلاط

بلغم ورطوبت بدني باشد واز جمله اقسام كه بسيار
تند وگرم است جوارش فلافلي است وصفت ان
آن است كه فلفل سياه وسفيد ودار فلفل از هر يك
دو وقيه عود بلسان يك وقيه سنبل الطيب حماما
از هر يك چهار درم زنجبيل تخم كرفس وسيسالوس
رومي وسليخه واسارون وزرشك از هر يك يكدرم
ادويه را كوفته وبيخته وبعسل كف گرفته سه وزن ادويه
عجين نموده ويكره دخول الحمام ومضاجعة النساء و
والجلوس في الشمس ويجتنب كل بارد من الاغذية فانه
يذهب البلغم ويحرقه وكسي كه خواهد كه كند بلغم را بايد
بسيار برود بحمام وبا زنان بسيار مجامعت نمايد
وبسيار در افتاب بنشيند واجتناب كند از غذاهاي
سرد بجهت انكه انچه مذكور شد بر طرف ميكند بلغم
را وميسوزاند او را ومن اراد ان يطفي لهب الصفراء فليأكل
كل يوم شيئا رطبا باردا ويروح بدنه ويقلل الحركة
ويكثر النظر الى ما يحجب وكسي كه خواهد فرو نشاند آتش

صفرا را باید بخورد هر روز چیزی که سرد و تر باشد
که مخالف صفرا است در هر دو کیفیت و آسایش دهد
بدن خود را یعنی هوا را حرکت دهد بباد زدن و دیگر
باید تقلیل کند از حرکت کردن چه حرکت محدث حرارت
است و بسیار نگاه کند بانچه دوست میدارد
ومن اراد ان یحرق السوداء فعلیه بکثرة القی وفصد
العروق ومداومة النورة وکسی که خواهد بسوزاند
سودا را لازم است بر او بسیار قی نمودن و فصد
کردن و مداومت بر نوره کشیدن بجهت انکه مقصود
ازاله سودای غیر طبیعی است وان بهم میرسد از احتراق
هر خلطی که باشد حتی سودای طبیعی که در خون
طبیعی است که چون محترق گردد غیر طبیعی میشود پس
اگر از احتراق صفرا حادث شده باشد قی نافع است
واگر از احتراق خون یا سودا بهم رسیده باشد فصد
نافع است واگر از احتراق بلغم باشد مداومت بر
نوره نافع است ومن اراد ان یذهب بالریح البارد

فعلیه

فعلیه بالحقنة والادهان اللینة علی الجسد وکسی که خواهد
بر طرف کند از بدن خود ریح بارد را لازم است بر او
حقنه کردن و مالیدن روغنهای نرم بر بدن چه هر یک
از این دو امر محلل ریاح بارد است وعلیه بالتکمیل بالما
الحار فی الابزن ویجتنب کل بارد نابس ویلزم کل حار
لین وایضا لازم است کماد نمودن باب گرم در ابزن یعنی
ظرفی که در او آب گرم کنند و در او آویزد جوشانیده
تا مریض در انجا بنشیند و باید اجتناب کند از هر سرد
و تری و مداومت نماید بر هر گرم و تری ومن اراد
ان یذهب عنه البلغم فلیتناول بکرة کل یوم من الاطریفل
الصغیر مثقالا واحدا وکسی که خواهد بر طرف سازد
بلغم را تناول کند در صبح هر روزی از اطریفل صغیر
بقدر یک مثقال یعنی طلی که موافق است با مثقال
شرعی ووزنش شصت و هشت شعیر و چهار سبع
شعیر است وصفت اطریفل صغیر انست که پوست
هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست بلیله هلیله

سیاه املهٔ مقشر مساوی بکدیگر گرفته وکوفته
وبیخته با روغن بادام یا روغن کاو چرب نموده با سه
وزن عسل عجین نمایند واز جملهٔ خواص این مرکب آن
است که بواسطهٔ عسل ازالهٔ بلغم می کند وبسبب چربی
که دارد تجفیف رطوبت مینماید واعلم یا امیر المومنین
ان للمسافر ینبغی له ان یتحرز بالحرا اذا سافر وهو ممتلی
من الطعام ولا خالی الجوف ولیکن علی حد الاعتدال
بدان ای امیر که سزاوار است احتراز نماید مسافر هرگاه
سفر کند در گرمی هوا از آنکه در حال امتلای معده
باشد از غذا ودر حال خلای معده هم نباشد بلکه
حد اعتدال داشته باشد ولیتناول من الاغذیة
الباردة مثل القریص والهلام والخل والزیت وما
الحصرم ومثل ذلک من الاطعمة الباردة وباید تناول کند
غذاهای سرد مثل قریص وان قسمی است از نانخورش
که از گوشتهای لطیف مانند ماهی وجوجه وبزغاله
وترشیها ومیوهای تازه وخشک وادویه خوشبو

ترتیب می دهند ومثل هلام که مذکور شد سابقا
ومثل سرکه وزیتون وآب غوره وامثال آنها از غذاهای
سرد بجهت آنکه حرکت بسیار که در سفر واقع میشود
محدث حرارت است پس لازم است بهم زدن نمودن
مگر آنکه حرکت بخوبی باشد که تحلیل مواد کند که در
آن صورت طبیعت سرد میشود بجهت گرم شدن اجزای
حار واعلم یا امیر المومنین ان السیر الشدید فی الحر
ضار بالابدان المملوءة اذا کانت خالیة من الطعام
وهو نافع فی الابدان الخضبة بدان ای امیر که حرکت
شدید در شدت گرما ضرر میرساند ببدنهای آن
هرگاه خالی باشد از غذا ونافع است از برای بدنهای
فربه زیرا که حرکت شدید تحلیل میکند رطوبات را
پس اگر رطوبت بسیار باشد نفع میکند والا مضر
است چه موجب حدة اخلاط میگردد فاما
صلاح المیاه للمسافر ودفع الاذی عنه فهو ان لا یشرب
المسافر من ماء کل منزل یرده الا بعد ان یمزجه بماء

الذي قبله او بشراب واحد غير مختلف يشوبه بالماء
على اختلافها اما نيكو بودن آب ان براي مسافر وديعي
ناخوشي از ان باين طريق است كه بنا شامد آب از
هر منزلي كه ميرسند بان مگر انكه ممزوج كند آب ان منزل را
باب منزل سابق يا بآب ديگر كه مختلف نباشد مخلوط نمايد
با بهائي كه اختلاف دارند والواجب ان يتزود المسافر من
تربة بلده وطينة التي ربي عليها ولازم است كه بردارد
مسافر از خاك وگل هر شهري كه تربيت يافته دران
وكلما ورد المنزل طرح في اناءه الذي يشرب منه شيئا من
الطين الذي يتزوده من بلده وهر گاه وارد منزلي شود
بيندازد در ظرف ان ظرفي كه مينوشد از ان قدري
از ان گلي كه ميوشد برداشته از شهر خود ويشوب
الماء والطين بالاناء بالتحريك ويؤخر قبل شربه حتى يصفو
صفا جيدا وحركت دهد ان ظرف را تا مخلوط شود
آب وگل باهم وصبر نمايد وبخورد از ان آب تا انكه خوب
صاف شود زيرا كه بعد از امتزاج وفعل وانفعال جذب

اصناف آب

ميكند خاك اجسام غريبه آب را وموجب صفاي
او مي گردد وخير المياه شربا لمن هو مقيم او مسافر
ما كان ينبوعه من الجهة الشرقية الخفيف الابيض
وبهترين آبها از براي حاضر ومسافر آبيست كه بوده
باشد چشمه او از جانب مشرق وسبك وسفيد
باشد زيرا كه باد مشرق كه نيكوتر است از باد مغرب
چنانچه سابقا مذكور شد احداث ميكند در آب لطافت
ورقتي وانچه مذكور شد بهتر است از قول اول اطبا
كه بايد از مغرب وجنوب بطرف شمال آيد وافضل
المياه ما كان مخرجها من مشرق الشمال الصيفي ونيكوترين
آبها آبيست كه بوده باشد سرچشمه او از طرفي كه
طلوع ميكند آفتاب از انجا در فصل تابستان يعني از سمت
مشرق صيفي آفتاب باشد كه اول نقطه سرطان است
كه چون آفتاب بنقطه بان موضع برسد اول تابستان است
ودياحي كه مي وزند در ان وقت بجهت يبوستي كه
دارند موجب صلاح آب مي گردند واصحها وافضلها

فصل

ماكان هذا الوصف ينبع منه وما كان مجريه في جبال الطين
وسالم ترين آبها و بهترين آنها آبيست كه چشمه او بوصف
مذكور باشد بگذرد از كوههاي كه از خاك بوده باشد
تا آنكه پاك كند آب را از ممتزجات غريبه بخلاف سنگ
كه اين اثر ندارد لكن بايد خاك و گل خالص نباشد و مخلوط
بشوره نباشد و امثال آن نباشد و ذلك انها تكون
في الشتاء باردة وفي الصيف ملينة للبطن نافعة لاصحاب الحرارات و خوبي آب مذكور بجهت آن است كه
آن آب در زمستان سرد است زيرا كه مسام زمين
در آن وقت مسدود است بسبب سردي هوا پس آب
بر روي زمين باقي ميماند و سرد ميشود و در تابستان
نرم كننده شكم است و نافع است از براي صاحبان
حرارت زيرا كه مسام زمين در آن فصل مفتوح است
پس اجزاي ارضيه يا بسيار آب در آن مسامات ميماند
و اجزاي ملينه در آب باقي ميماند و اما ماء الملح و
والمياه الثقيلة فانها تيبس البطن اما آب شور و ثقيل

وابهاي

وابهاي ثقيل پس خشك ميكنند شكم را بواسطه سستي
كه دارند و مياه الثلوج والجليد ردية لسائر الاجسام
كثيرة الضرر جدا و آب برف و تگرك بد است از براي
جميع بدنها و بسيار مضر است حتي در بدن بلغمي
واما مياه الجب فانها عذبة صافية نافعة اذا دام
جريها ولم يدم حبسها في الارض اما ابهاي چاه پس
شيرين و صاف و نافع است اگر همميشه جاري باشد
و على الدوام در زير زمين محبوس نباشد و اما ماء
البطائح والسباخ فانها حارة غليظة في الصيف لكونها
ودوام طلوع الشمس عليها اما آب گودالها و زمينهاي
شوره زار پس گرم و غليظ اند بجهت ايستادن آنها
در يك موضع و تابيدن آفتاب دائما و قد يتولد على من
داوم شربها المرة الصفراوية وتعظم اطحالهم وكاهي
حادث ميشود خلط صفراء در كساني كه مداومت كنند
بر آشاميدن اين ابها و بزرگ ميشود سپرز ايشان
بجهت آنكه اين قسم آب بواسطه حرارتي كه از آفتاب

کسب منیکند و یبوستی که از مخالطه اجزای ارضیه
بهم میرساند موجب تولید صفرا میگردد و بسبب
سودا یبوست و برودت ذاتی تولید صفرا منیکند و
ولهذا بزرگ میشود سپرز که ظرف انخلاطست وقد
وصفت لک یا امیر المؤمنین فیما تقدم من کتابی هذا
ما فیه کفایة لمن اخذ به و بتحقیق که بیان نمودم
ای امیر از برای تو در انچه پیش گذشت در این کتاب
اموری چند که دران کفایت است از برای کسی
که عمل کند بان در حفظ صحت و دفع امراض و انا اذکر
امر الجماع فلا تقرب النساء من اول اللیل صیفا و لا شتاء
و الحال ذکر میکنیم امر مجامعت را تا حاصل شود
بر وجهی که ضرر نداشته باشد و از جمله قواعد
مجامعت نیست که نزدیکی مکن با زنان اول شب نه در
تابستان و نه در زمستان و ذلک لان المعدة یکون
ممتلیة و هو غیر محمود بجهت انکه معده در انوقت
ممتلی است از غذا و با این حالت جماع کردن نیکو

نیست

نیست و یتولد منه القولنج و الفالج و اللقوة و النقرس
و الحصاة و التقطیر و الفتق و ضعف البصر و بهم میرساند
از مجامعت در انحالت قولنج و فالج و لقوه و نقرس
و سنگ مثانه یا گرده و تقطیر بول بدون اراده و از
فتق و ضعف بصر و وقت روح باصره و اذا اردت ذلک
فلیکن اخر اللیل فانه اصلح للبدن و ارجی للولد و ازکی
للعقل فی الولد الذی یقضی الله بینهما و هرگاه اراده جماع
داشته باشی باید که واقع شود این عمل در اخر شب
بجهت انکه بهتر است از برای بدن چه کیلوست
غذا در انوقت تمام شده و گاه باشد بشروع بهضم
دوم نموده پس غذای خام نفوذ نمیکند باعضا و ایضا
اعصاب و چشم و دماغ در انحال بسیار سست
نمیشوند و لهذا امراض مذکوره بهم نمیرسند و امید
فرزند بهم رسیدن دران وقت بیشتر است و باعث
زیادتی عقل فرزند میشود که قضای الهی تعلق گرفته
باشد بوجود او بواسطه مرد و زن زیرا که دران وقت

رغبت بجماع بیشتر است پس قدری از ارواح بامنی
در رحم ریخته میشود و موجب فهم وعدهٔ ذهن
فرزند میگردد ولا تجامع امرأة حتی تلاعبها وتکثر
ملاعبتها وتغمز ثدیها وجماع با مکن با زن تا آنکه بسیار
بازی و خوشطبعی کنی با او و پستانهای او را بفشاری
فانک اذا فعلت ذلک غلبت شهوتها واجتمع ماؤها
پس هرگاه بجا آوردی آنچه مذکور شد غلبه میکند
خواهش آن زن و جمع میشود منی او لان ماءها یخرج
من ثدیها والشهوة تظهر من وجهها وعینها واشتهت
منک مثل الذی اشتهیته منها بجهت آنکه منی زن بیرون
میآید از پستانهای او و اثر شهوت ظاهر میشود در
دو چشم او و خواهش جماع میکند چنانچه خواهش
نموده تو از او و ظاهر آن است که عمدهٔ مادهٔ منی
زن از پستان میآید چنانچه ظاهر آیهٔ کریمه است
در سورهٔ طارق والا مجموع منی از مجموع بدن
بیرون میآید و چون پستان مشارکت بسیار

دارد

دارد با رحم از راه عروق پس خاریدن پستانها و فشردن
آنها سبب هیجان حرکت شهوت است و در آن حال
میل میکند روح بظاهر بمصاحبت خون و اثر آن ظاهر
است می گردد در چشم زن بجهت صفای رنگ آن
و گاه هست که متغیر میشود شکل چشم و میگردد سیاهی
او بجانب بالا بسبب مشارکت او بالات تناسل خصوصا
رحم و از این جهت است که زن در حالت بی دردی
نفس میکشد و خواهش جماع میکند ولا تجامع النساء
الا وهی طاهرة و مجامعت مکن با زنان مگر آنکه پاک
باشند از خون حیض و نفاس چنانچه مذکور شد
سابقا فاذا فعلت ذلک فلا تقم قائما ولا تجلس جالسا
ولکن تمیل علی یمینک ثم انهض للبول حالا تما من ساعتک
فانک تامن الحصاة باذن الله و هرگاه فارغ شدی از
جماع بر مخیز و منشین بلکه تکیه کن بر طرف راست
بعد از آن برخیز از برای بول کردن در آن ساعت
که ایمن خواهی بود از سنگ مثانه باذن جناب اقدس

الهی ثم اغتسل واشرب من ساعتك من المومیائی بشراب
العسل او بعسل منزوع الرغوة فانه یرد ص الماء مثل
الذی خرج منك بعد از ان غسل کن وبیاشام در ان
ساعت قدری از مومیائی با شربت عسل یا عسل
کف گرفته بجهت انکه باعث این میشود که بهم رسد
در اول تقدر آب منی که بیرون امده است بسبب جماع
کردن وصفت ان شربت ان است که ده رطل عسل
با شش رطل آب سنبل الطیب ومصطکی ودارچینی
وقاقله وعود وهل وجوز بوا ودار فلفل وقرنفل
هر یك دو مثقال بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده
استعمال نمایند واعلم ان جماعهن والقمر فی برج الحمل
او الدلو افضل بدان که جماع کردن با زنان در وقتی
که قمر در برج حمل یا برج دلو باشد بهتر است از انکه
در برجهای دیگر باشد زیرا که حمل از بروج مذکر
نار نیست که شهوة است ودلو از بروج هوائیست
که گرم وتر است وموجب زیادتی روح وخون است

وخیر من ذلك ان یکون فی برج الثور لکونه شرف القمر
وبهتر از این دو برج آنست که قمر در برج ثور باشد
زیرا که ان برج شرف قمر است وایضا خانه زهره است
وان مغلق است بزنان وشهوة وعیش وعشرت و
وبدانکه شرف قمر فی الحقیقة در سیم درجه ان برج است
وهر کوکبی در شرفش مثل شخصی است در مملکت خود
با حکومت وسلطنت وچون قمر بان برج تحویل کند
ابتدای قوة ان بود ویوما فیوما متزاید می گردد تا در
سیم در انجا کمال قوة دارد بعد از ان شروع در تناقص میکند
تا انکه در حین حلول به برج دیگر منتفی میشود واز برای
هر کوکبی حدیست که شرف انجا منقطع می گردد ودر قمر
تا بیست وسیم وچون هبوط کوکب ضد شرف ان است
باید احتراز شود از مجامعت در هبوط قمر که در درجه مقابل
شرف او است یعنی در برج هفتم همان درجه شرف وان
سیم درجه عقرب است واز جمله اوقات منحوس سر جهار دهم
درجه ایست که واقع است ما بین این درجه ونوزدهم

درجهٔ میزان که هبوط شمس است وان طریقهٔ محترقه است
نزد مشهور و جماع در ان وقت نیز ممنوع است و در
طریقهٔ نیرم نیکوست و از چهارده درجه ایست
ما بین درجهٔ شرف شمس که نوزدهم حمل است و درجهٔ
شرف قمر که سیم درجهٔ ثور است و من عمل بما وصفت
لك في كتابي هذا ودبّر به جسده امن باذن الله من كل
داء و کسیکه عمل کند بانچه بیان نمودم از برای تو ای امیر
در این کتاب و تدبیر کند در بدن خود ایمن میشود
باذن جناب اقدس الهی از هر دردی و صحیح جسمه بحول
الله وقوته و صحیح خواهد بود بدنش بحول و قوهٔ خدا و ان
الله يعطي العافية لمن يشاء و يمنحها اياه بتحقیق که خدا تعالی
عطا می کند عافیت را بهر که خواهد و می بخشد عافیت را
بآن والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و سپاس و ستایش
مخصوص جناب اقدس الهی در اول و در آخر و در ظاهر
و در باطن مسکین سلطان دین گوید انچه مذکور شد
در این رسالهٔ مبارکه نفع ان عام است و تخصیص

بمخاطب یا هوای بلدی ندارد مگر نادری از اغذیه
که مخصوص است ببعض بلاد و اگر کسی عمل کند بان
از طبابت طبیبان مستغنی گردد و از تقاطر آب حیوة
ان شربت خوشگوار صحت و سلامت متجرع نماید و
وایمن شود از شر سباع امراض مهلکه و ظفر یابد
بر جنود داء جماع مزمنه بجهت توسل و خلوص عقیده
بتربت مثل انتفاع بتربت مبارک سید الشهداء و خامس
آل عبا حضرت امام حسین صلوات الله علیه و این
قدر کافی است در توضیح و تنقیح کلام بلاغت نظام
و چون بغایت رسید و بنهایت انجامید ؛ بی سالی
تا رنجش افکار گفت ؛ بشد گنج پنهان ز ما آشکار ؛
بغدگنج امید که بتابد بر این شرح کثیر النفع بر تو التفات
شمس الشموس و انیس النفوس و تاج الرؤس سید ما
و مولانا و مقتدانا علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه
و ابنائه الوف صنوف التحیة و الثناء و ملتمس از اخوان
ایمانی و اخلاء روحانی انکه این ذرهٔ بی بها و غریق

بحر خطاء الادراک حبوب بثبات و بعد از آشیدن
شربت ممات بدعای مغفرت و رفع درجات دستگیری
نمایند والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد
وآله الطاهرین قد اتفق الفراغ من تضییع هذه الاوراق
امتثالا لامر قطب الفضلاء والمحققین ومرکز الفقهاء و
المجتهدین المصوبین آرائه وفتاویه الذی وفقه الله
لمراضیه استادنا الاعز الاکرم وملاذ العالمین فی
العالم شارح هذه الرسالة الشریفة لازال ظله ودام
افادته وانا اقل خلق الله محمد بن عبد الله
اللهم اغفر لنا ولوالدینا ولجمیع
المؤمنین والمؤمنات

ت

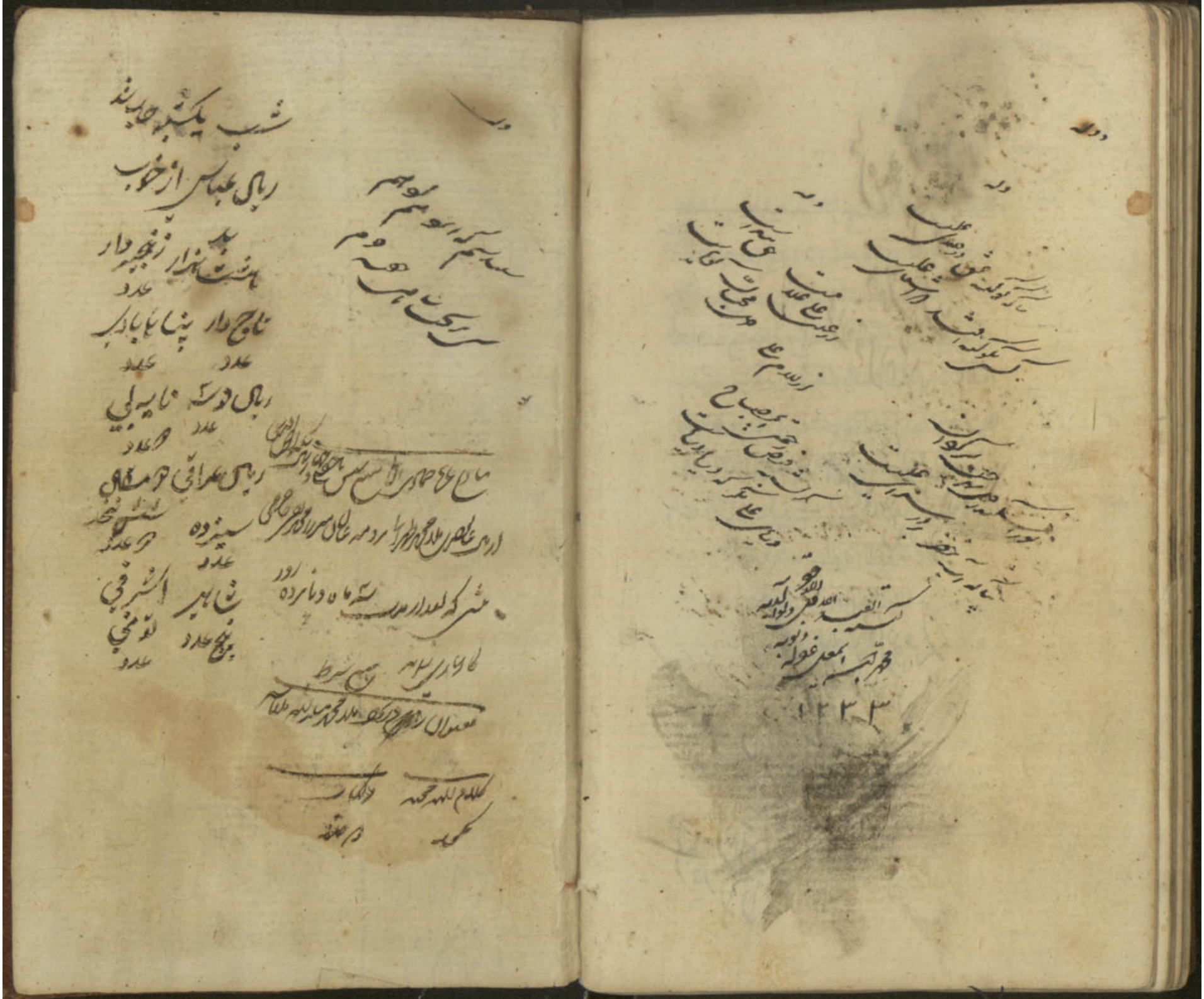

شب یکشنبه جاید شد

ربای عباس از خوب

هشت هزار زنجیر دار عدد

تاج دار عدد پنا ها بادر عدد

ربای دوست عدد نایه لی عدد

ربای عراقی عدد سیزده عدد

شاهی عدد پنج عدد اکشرفی عدد